

یغما

سال بیست و یکم

شماره چهارم

تیرماه ۱۳۴۷

ربیع الاولی - ربیع الثانی ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۳۸

فهرست مندرجات

صفحه :

زبان زنده	۱۶۹	: محیط طباطبائی
معلم	۱۷۵	: حبیب یغمائی
فردوسی و شعر او	۱۷۶	: سید محمد علی جمالزاده
کوته آستینان	۱۸۲	: فریدون توللی
جزرومد سیاست	۱۸۳	: دکتر باستانی یاریزی
بیاد رابرت کندی	۱۹۳	: عبدالحسین سپنتا
چند هفته در کشور اردن	۱۹۴	: دکتر شهیدی
گشتی در خاک یزد	۲۰۳	: ایرج افشار
کتابی در فن ترسل	۲۰۹	: کرامت رعنا حسینی
گردش نوروز	۲۱۳	: حبیب یغمائی
بیست و پنجمین سال مجله سخن	۲۱۷	: پژمان بختیاری
کتاب -	۲۲۰	

یغما

سال بیست و یکم

شماره چهارم

تیرماه ۱۳۴۷

ربیع الاولی - ربیع الثانی ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۳۸

فهرست مندرجات

صفحه :

۱۶۹	زبان زنده	محیط طباطبائی
۱۷۵	معلم	حبیب یغمائی
۱۷۶	فردوسی و شعر او	سید محمدعلی جمالزاده
۱۸۲	کوتاه آستینان	فریدون توللی
۱۸۳	جزرومد سیاست	دکتر باستانی پاریزی
۱۹۳	بیاد را برت کندی	عبدالحسین سپنتا
۱۹۴	چند هفته در کشور اردن	دکتر شهیدی
۲۰۳	گشتی در خاک یزد	ایرج افشار
۲۰۹	کتابی در فن ترسل	کرامت رعنا حسینی
۲۱۳	گردش نوروز	حبیب یغمائی
۲۱۷	بیست و پنجمین سال مجله سخن	پژمان بختیاری
۲۲۰	کتاب -	

قابل توجه هموطنان عزیز

فقط تا پایان تیرماه فرصت دارید

روزشنبه اول تیرماه مرحله اول قرعه‌کشی اهدای ده هزارمین پیکان به ملت ایران باحضور نماینده داستان برگزار شد و در نتیجه کلیه کسانی که عدد سمت راست شماره شناسنامه آنها به

۸

و عدد سمت راست تاریخ تولد آنها به

۳

ختم میشود، برای شرکت در قرعه‌کشی نهائی انتخاب شدند. عموم هموطنان عزیزی که شماره شناسنامه آنها به ۸ و شماره تاریخ تولد آنها به ۳ ختم میشود تا پایان تیرماه جاری فرصت دارند با دوبرگ رونوشت شناسنامه خود را به آدرس اداره روابط عمومی کارخانجات ایران ناسیونال خیابان شاه ساختمان آلومینیوم - طبقه دهم ارسال دارند تا ترتیب شرکت آنها در قرعه‌کشی نهائی داده شود.

زبانها

شماره مسلسل ۲۳۸

سال بیست و یکم

تیر ماه ۱۴۲۷

شماره چهارم

استاد محیط طباطبائی

زبان زنده

زبانی که وسیله تفاهم آدم زنده است مانند خود زندگان از موهبت زندگی برخوردار است و نظیر هر موجود زنده‌ای مراحل مختلف رشد و نمو و ترقی و انحطاط را می‌پیماید و به فرض برخورد با عوامل ویران کننده و نابود سازنده، محکوم به نابودی و مرگ میگردد .

پس زبان زنده آن زبانی است که هنوز در مرحله استعمال بخوبی از عهده انجام وظیفه خود که تفهیم و تفاهم کامل باشد برمی‌آید ، در صورتیکه زبان مرده همچون مردگان تنهادر مقبره بازمانده‌ای از آثار نوشته، قابل درک و ضبط است، مانند زبانهای مصری و فینیقی و سومری و عیلامی و سانسکریت و حمیری و اوستائی که آنها را تنها از روی آثار نوشته و بازمانده آنها میتوان شناخت . ولی زبان فارسی دری و زبان عربی و زبان فرانسه و انگلیسی از زبانهای زنده هستند و در سرزمینی میان مردمی در گفتگو بکار میروند و وجود لفظی آنها با وجود خطی باهم در راه تکامل سیر میکند .

زبان زنده مانند هر موجود زنده‌ای از خواص زندگی زندگان برخوردار است و با موجودات بیروح از این حیث تفاوت کامل دارد. زبان زنده بر حسب نیازمندیهای بوجود آمده و متدرجاً رشد و نمو پیدا میکند و هر قسم تحولی در کیفیت این تحول پیش آید بنا به نیازمندیهای طبیعی صورت میگیرد.

هرگز کسی زبانی را به زور شمشیر و نیروی فتح و نصرت نظامی نمیتواند بر زبان دیگری تا مرحله نابودی و مرگ آن تحمیل کند و یا الفاظ آن را محکوم به آمیزش با زبان دیگری سازد. این گونه اتفاقات در تحت شرایط و اوضاعی ممکن است صورت پذیرد که در اثر مغلوبیت و شکست پیش می‌آید، ولی با ایجاد نیازمندیها و وسایل دیگری این کار آمیزش یا نابودی صورت میگیرد. این زبان فارسی دری که امروز وسیله تفاهم گروه انبوهی از آدمیان در قلمرو وسیعی از سطح زمین است در طی هزار و سیصد سالی که از عمر ادبی آن میگذرد در تحت شرایط و اوضاع خاصی ناگزیر از تحولاتی شده و الفاظی را پذیرفته و الفاظی را از دست داده است. این تحول بنا به مقتضیاتی رو داده که با طبیعت و سرشت خود زبان تناسبی داشته است.

فارسی دری الفاظ عربی و ترکی و فرنگی را پذیرفته ولی این قبول کلمه، مربوط به تحمیل خارجی و پرداخت غرامتی نبوده بلکه براساس پیش آمد اوضاعی تازه بوده که چنین تغییری را میپذیرفته است.

وجود کلمات عربی در این زبان نتیجه تحول وضع عظیمی بود که در قلمرو استعمال زبان بوجود آمد و اقتضا میکرد ایرانیان تازه مسلمان از زبان ملت همکیش خود استفاده برند.

هرگز در دمشق و بغداد دستگاهی به کار نیفتاده بود که مانند مطالبه باج و خراج به تحمیل کلمات و الفاظ با ضرب شمشیر بردیگران مبادرت ورزد و اگر چنین وضعی هم بوجود می‌آمد بمحض سقوط و اضمحلال سیاسی متعديان، آثار مترتب بر آن هم نابود میشد. چنانکه بعد از انقراض دولت مغول الفاظی که برای رفع احتیاجات آنی از ترکی به فارسی در آمده بود و برای رواج و بقای آنها هیچ گونه ضرورت و شرایط مساعدی وجود نداشت بتدریج از مرحله رواج خارج شد و اکنون تنها در کتابهای تاریخ و ادب آن عصر است که پژوهنده بوجود چنین کلماتی بر میخورد،

در صورتیکه مفردات زبان عربی که با فارسی دری در آمیخته از ابتدای ترویج این زبان در قلمرو زبان پهلوی و لهجه‌های آن، همراه صورت گرفته است و قدیمترین مثالهایی که از فارسی دری صده سوم و چهارم در دست داریم با این وضع همراه است. بدیهی است به هر نسبت میزان استعمال زبان دری در قلمرو علم و ادب و صنعت پیش میرفته ضرورت اخذ لغات جدید که حاکی از مفاهیم جدید باشد راه را برای ورود لغات تازه‌ای از زبان عربی می‌گشوده است و کوشش افرادی جهت ساختن و پرداختن و بکار انداختن الفاظی نامأنوس از ریشه فارسی که رفع احتیاج بکند بنتیجه مطلوب نرسید چنانکه مصطلحات فلسفی و علمی ابن سینا و ناصر خسرو و ابوریحان عمومیت نیافت.

شاید موجب اصلی این قبول بی حد و مرز زبان فارسی دری نسبت به الفاظ عربی همان سابقه طولانی وجود الفاظ بسیاری از آرامی و سریانی در زبان پهلوی ادبی و کتابی بود که مسأله‌ای خاص به صورت هوزوارش بوجود آورده بود.

کسانی که با زبان پهلوی کتابی و ادبی و مذهبی آشنائی دارند بخوبی میدانند که درك کامل معانی کلمات این زبان که در کتابها و رساله‌ها و دفترها و کتیبه‌ها محفوظ است بدون آشنائی کامل با خط و زبان آرامی امکان ندارد و تألیف کتابی در لغت پهلوی مثلاً که شامل آن الفاظ سامی نباشد نمیتواند رفع نیازمندی پژوهندگان را بکند.

عجب است که این اختلاط لفظی در کتابت پهلوی شامل حروف اضافه و ضمائر و روابطی می‌شده که در ساختمان دستوری زبان اثر زننده‌ای می‌بخشید و بجای من و شما و او و نظائر آنها ناگزیر از بکار بردن و شناختن ضمائر سامی می‌گردید. در صورتیکه آمیزش فارسی دری با الفاظ عربی در حدود استفاده از نامها و صفتها صورت گرفته ولی ارکان اساسی جمله‌بندی صورت اصلی خود را حفظ کرده است.

بدین مناسبت هرگز يك پارسی زبان از وجود این الفاظ غیر بومی بیم خرابی زبان و یا دغدغه سیر انحطاطی و نابودی فارسی دری را نداشته است، همانطور که آمیزش زبان انگلیسی با کلمات فرانسه و لاتینی هرگز تشویش مغلوبیت انگلیسی را در برابر زبان فرانسوی و لاتینی در خاطر گویندگان تولید نمی‌کرده است.

طبیعت و موسیقی زبان فارسی دری برای قبول الفاظ عربی و احیاناً ترکیب ترتیب خاصی را رعایت می‌کرده و بفرض اینکه لفظی بر حسب نیاز یا به سبب فضل

فروشی و یا جهت دیگری از راهی به زبان درمی آمده و با سرشت زبان سازش نداشته است در مسیر ادبی و مرور زمان آن کلمه را طرد میکرده و از ادامه استعمال آن دریغ میورزیده است. در نتیجه، زمینه استعمال این الفاظ محدود مانده تا جائیکه به سلامت و سلاست و فصاحت اخلاقی وارد نیارود.

این مبادله لفظی از روزی که تمدن جدید مسیر خود را در ممالك غربی اختیار کرد و زبانهای مغرب زمین مخزن افکار و مفهومهای دنیای تازه شد تغییر جهت پیدا کرد و راه قبول بنا به اصل احتیاج، به روی الفاظ فرنگی گشوده شد.

در این موقع ضرورت اقتضا میکرد برای جلوگیری از بروز يك حادثه نامطلوبی در آمیزش بیحد و حساب مفردات جدید خارجی با زبان پخته و بجا افتاده فارسی ادبی، دستگاه نظارتی نظیر آکادمیهای غربی وجود داشته باشد که این نیازمندی را عاقلانه به نحوی مرتفع سازد که زبان با استفاده از ساختمان طبیعی خود در رفع این احتیاج از روی ترکیب و اشتقاق الفاظ جدید اقدام مؤثر کند.

متأسفانه مسامحه و دفع الوقت، این کار را تا جائی عقب افکند که دیگر مسأله نیازمندی به يك و ده و صد مفهوم و لغت تازه محصور نماند بلکه در هر مؤسسه عملی و علمی تازه ای فهرستهای متعددی برای الفاظ جدید باید تهیه کرد و در صدد ساخت و پرداخت آنها برآمد.

در صورتیکه قالب مفهوم تازه ای در برابر کسی قرار گیرد که به طبیعت زبان فارسی و گردش الفاظ و موسیقی آن مأنوس باشد، از ابداع لفظ تازه فشاری بر بنیه زبان وارد نمی آید اما اگر این انس کافی نباشد، الفاظ نو ساخته و تازه پرداخته مانند تازیانه ای میماند که بر شانه زبان فارسی بلکه بر مغز سر هر پارسیگوئی فرود می آید.

اخيراً يك رشته الفاظ و لغات تازه در برخی از مؤسسات مملکتی بوسیله افرادی یا هیأتی اختیار شده است که تحمل و قبول آنها با طبیعت زبان فارسی تناسب و سازش ندارد و این خود مینماید که در اختیار یا ابداع آنها ذوق و اطلاع و ششم صحیح بکار نیفتاده و این عمل کاملاً ادبی را از مقوله موضوعات و کارهای مادی بی اهمیت به حساب آورده اند که حسن تأثیر آن در عرض سوء تأثیر آن باشد.

در علم شیمی برای ترکیب مواد شیمیائی اصول و قواعدی وجود دارد که بدون مراعات آنها عمل ترکیب مواد صورت نمیگیرد و آمیزش اجسام از حد اختلاط ساده

نمیگذرد. همین اصل در ترکیب و اشتقاق الفاظ زبان فارسی هم مجری و ملحوظ است و به فرض اینکه بتوان از ترکیب دو لفظ یا دو ریشه فارسی يك کلمه‌ای تازه بوجود آورد معلوم نیست خاصیت ترکیبی میان آن دو جزء موجود است یا نه؟ مثلاً از «هم» که معنی مستقلى ندارد و «وند» که در حکم ادات یا حرف نسبت است نمیتوان يك لفظ مفید معنی کامل ساخت و اگر «هموند» بگوئیم معنی منظور را که نسبت مشترك باشد در بادی نظر شنونده درك نمیکند و «وند» را «آوند» بمعنی ظرف میپندارد نه «وند» نسبت که با «هم» نمیتواند ترکیبی نظیر همکار و همخون و همدرد و همدست بسازد.

یا آنکه از ترکیب شنا با وه، لفظی بوجود میآید که با سطح شنا و نزدیکى ندارد بلکه با شن و آب و یا وسیله شنای تنها بیش از سطح شناور سازش پیدا میکند. غرض اینست که برای تشکیل و ترکیب الفاظ فارسی جدید باید مراقب طبیعت دستوری زبان بود و عملی در جهت مخالف تقاضاهای طبیعی زبان صورت نداد تا نتیجه آن مانند ذره بین و دوربین در خور قبول ذوق عمومی اتفاق افتد. از طرف دیگر باید گفت عقب افتادگی و نیازمندیهای ما به الفاظ جدیدی که از عهده تفسیر مفاهیم نو پدید روز برآید اقتضا میکند که در هر هفته و ماهی لااقل دهها مفهوم جدید علمی و صنعتی و فنی را به پارسی برگردانیم و در برابر هر مفهومی لفظی جدید بکار بریم و دیگر فرصتی نمیماند که در تاریخ زبان فارسی برگردیم و عبارات و الفاظ قدیمی را که در گلستان و شاهنامه و مثنوی از زبان دیگری وارد شده به کلمات نامفهوم تازه‌ای برگردانیم و آن اصل مفهوم را محکوم به حذف و فراموشی سازیم.

با اختراع هر ماشین و وسیله تازه زندگانی ضرورت پیدا میشود که تعدادی نام تازه بر زبان افزوده شود و تأمین این نیازمندی دیگر مجال نمیدهد که يك مرادف تازه‌ای را در برابر الفاظ متداول قدیمی از هر ریشه‌ای که فرض شود بگذاریم.

پس در اینجا دو نکته را باید قبل از هر اقدامی در نظر قرار داد: یکی آنکه مفهوم جدید پیش از مفهوم قدیمی به لفظ جدید تعبیر گردد و قالب قدیم مفهوم دیرین به صورت متداول باقی بماند.

دیگری آنکه این لفظ تازه با ساختمان و موسیقی زبان فارسی درى تنها هماهنگ و دمساز باشد.

در جدول الفاظ تازه‌ای که اعضای ارجمند انجمن فرهنگ نظامی اخیراً در معرض مراجعه افکار عمومی برای سنجش قرار داده‌اند کلماتی به نظر می‌رسد که اگر به صورت دیگری در آمده بود تناسب آن با زبان فارسی دری بیشتر میشد.

اینک برای اینکه خواننده محترم، خود بتواند از روی ذوق و تشخیص فطری خود در این باب حکمی کند فهرست دیگری را که انجمن فرهنگ فردوسی در این باب تهیه کرده است، چاپ میکنیم تا در میانه کار نظامی و فردوسی تفاوت محسوس مشهود گردد.

لغت معمول	انجمن فرهنگ نظامی	انجمن فرهنگ فردوسی
عضویت	هموندی	بستگی - کاروندی
عضو	هموند	بسته - کاروند
تعرض	آفند	پیشروی - آورد - پر خاش
دفاع	پدافند	جلوگیری - ناورد - نبرد
دفاعی	پدافندی	پیشگیری - نبردی
سلاح	سلیح	کار اوزار - جنگ افزار
اطاعت	فرمان برداری	پیروی - فرمانبری
فلات قاره	ژرفا شیب	تکاب - زردشت
حمل و نقل	ترابری	باربری - بارکشی
مأمور حمل و نقل	ترابر	بارمند - بارسالار
سنت	ترادار	شیوه - بازمانده - بنیو
حوض بندرگاه	آبوند	تالاب - آبخان
پلاتو	شناوه	آبسکو - سکوی آبی
احتراق	سوختاری	سوزش - سوختگی - سوخت
محترقه - محترق	سوختار	سوخته - سوزان
ارسال	فرستادن	فرستادن
ایفاد	فرستادن	روانه کردن - گسیل داشتن
تقدیم	فرستادن	پیش (کشیدن - آوردن - بردن - نهادن)
		پایان

مجلهٔ یغما - چنانکه اهل ادب و فن تأمل می‌فرمایند، همان لغات اصیل ادبی معمولی از این لغات اختراعی به مراتب بهتر و زیباتر است، چند نارواست که مثلاً بجای:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
یکوئیم؛

بنی آدم هموند یکدیگرند
چو هموندی به درد آورد روزگار

شما را بخدا تا فرهنگستانی تأسیس نکرده‌اید دست به ترکیب زبان فارسی نزنید.

معلم*

برتر از او نیست جز خدای معلم
کیست که تعیین کند بهای معلم
هر که برد بیشتر جفای معلم
اینت گران سنگ کیمیای معلم
این همه باشد ز فکر و رای معلم
دولت جاوید از سخای معلم
راه سپر گردد از درای معلم

حبیب یغمائی

هست معلم پیمبری که برتبت
قیمت هر کس ز کار اوست معین
پیشتر افتد ز همرهاں بفضیلت
خاک تنی را با آفتاب رساند
راه زمین گر بر آسمان شده هموار
کنج هنر را یگان ببخشد و باشد
قافلهٔ معرفت بجانب مقصد

فردوسی و شعر او

-۲-

نکته دیگر آنکه استاد مینوی در صفحه ۳۸ کتاب خود اظهار نظر فرموده اند که «شهرت و آوازه محمود در این هنگام ۱ بلکه هم دو سال قبل از آن که فردوسی ۵۸ ساله بود بگوش او رسید». میتوان احتمال داد که مقصود ایشان سنه ۳۵۸ هجری قمری است که در آن وقت فردوسی مردی جوان (۲۹ یا ۳۳ ساله) بوده ۲ و شاید ما خدشان این بیت از «شاهنامه» باشد که فردوسی پس از آنکه از ۶۶ سالگی خود سخن را نده و گله از پیری و سستی میفرماید:

بدانکه که بد سال پنجاه و هشت جوان بودم و چون جوانی گذشت

آیا نمیتوان ادعا نمود که اگر فردوسی در آن زمان ۵۸ ساله بود از «جوانی» سخن نمراند و از اینرو شاید بتوان احتمال داد که مقصود او در این بیست سال ۳۵۸ هجری قمری است که در آن وقت فردوسی جوان بوده است (۲۹ یا ۳۳ ساله)

نگارنده این سطور داستان سراسر و داستان سرایان با خواب و خیال سروکار دارند. آیا نمیتوان احتمال داد که چون در موقع مقتول شدن دقیقی در سال ۳۶۸ که در آن وقت فردوسی مردی ۳۹ ساله و یا ۴۳ ساله بود با دقیقی (ولو تنها بوسیله مکاتبه باشد) آشنائی بهمرسانده بوده، و اشعار دقیقی را که بعدها در «شاهنامه» خود آورد بدست آورده بوده است. ۳ و هنگامی که دقیقی بخواب فردوسی میآید (چنانکه شرح آن در «شاهنامه آمده است) و مؤدبه آمدن محمود غزنوی را باو میدهد و از سال «هشتاد و پنج» (یعنی ۳۸۵ هجری قمری) با او سخن میراند.

«از امروز تا سال هشتاد و پنج نگاهدش گنج و نبالدش رنج»

اشاره بسالهائی است که آوازه فتوحات محمود غزنوی در خراسان پیچیده بود و منجر گردید به سلطنت وی در سال ۳۸۹. (استاد مینوی در صفحه ۳۸ «فردوسی و شعرا» میفرماید «این شهرت و آوازه محمود در این هنگام و بلکه هم دو سال قبل از آن که فردوسی ۵۸ ساله بود بگوش او رسید».

حالا کاری نداریم باینکه آیا واقعاً دقیقی بخواب فردوسی آمده یا نیامده است و آیا اساساً انسان کسی را که در زندگی ندیده است در خواب ممکن است ببیند یا نه. راقم این سطور که بسیار خواب می بیند عموماً یا اشخاصی را در خواب می بیند که در بیداری دیده است و یا اشخاصی بکلی مجهول که وجود خارجی ندارند و بخاطر ندارم کسی را در خواب دیده باشم که وجود خارجی داشته و یا دارد ولی من تنها اسم او را شنیده ولی شخصاً او را

۱ - یعنی در سال ۳۸۹ که محمود باستقلال به سلطنت رسید. ۳ - بتقدیر

آنکه واقعاً در سال ۳۲۵ یا ۳۲۹ تولد یافته باشد. ۳ - شاید از خود دقیقی باو رسیده بوده است.

ندیده بوده‌ام. شاید این کیفیت تنها اختصاص بمن داشته باشد و در این مورد باید بعلمای علم خواب «اونی ریک» مراجعه نمود ولی همانقدر است که در «شاهنامه» میخوانیم^۱ که دقیقی شبی بخواب فردوسی آمده است و باو آواز داده است:

«که شاهی گزیدی بکیتی که بخت
«شهنشاه محمود گیرنده شهر
«از امروز تا سال هشتاد و پنج
«وز آن پس به چین اندر آرد سپاه
بدونازد و تاج و دیهیم و تخت
ز گنجش بهر کس رسانیده بهر
بکاهدش رنج و بیالدهش گنج
همه مهتران برگشایند راه»

و در ضمن همین خواب دقیقی باز به فردوسی میگوید:

«بدین نامه ارچند بشتافتی
کنون هر چه جستی همه یافتی»

که معلوم میدارد که در آن موقع مدتی میگذشته است که فردوسی پرداختن «شاهنامه» مشغول بوده است.

در هر صورت وقتی محمود غزنوی در سال ۳۸۹ سلطنت رسید چنانکه خود فردوسی اشاره فرموده است. بیست سالی بوده است (یا چنانکه استاد مینوی تصریح فرموده اند شانزده هفده سالی (ص ۳۹) که با نظم «شاهنامه» سروکار داشته است و مردی بوده ۶۰ ساله یا ۶۴ ساله و در آن تاریخ بیست سالی سرگرم نظم شاهنامه بوده است و از اینرو معلوم میشود که «شاهنامه» را همچنانکه استاد مینوی اشاره فرموده اند در سن چهل یا چهل و چهار سالگی شروع نموده است که مصادف و مقارن میشود با وفات دقیقی (۳۶۸) و از این قرار شاید بتوان احتمال داد که فردوسی چون از وفات دقیقی آگاه گردید. (بصرافت طبع و یا به تشویق و دعوت دیگران) مصمم به نظم «شاهنامه» گردید. و بیست سالی سرگرم این کار بود تا صیت جهانگیری محمود غزنوی در آن صفحات پیچیده و دوباره اسباب دلگرمی او گردید ولی چنانکه مکرر در طی «شاهنامه» اشاره فرموده است کار خود را به کسی نشان نداده بود و یا به بزرگی تقدیم ننموده بود و باز شاید بتوان احتمال داد که در آن تاریخ «شاهنامه» بصورتی که امروز معروف است هنوز پایان نرسیده بود و فردوسی باز سالیان درازی در اتمام و اکمال او کوشید تا آنرا بتواند تمام و کمال (تا پایان سلطنت ساسانیان) به بزرگی و یا پادشاه و سلطانی عرضه بدارد. استاد مینوی معتقدند (صفحه ۳۷) که در سال ۳۸۴ اولین نسخه بالنسبه کامل «شاهنامه» بآخر رسیده بوده است و اظهار نظر فرموده اند که فردوسی «شاید میخواست و امیدوار بوده است که فرمانروائی مقتدر و معرفت پسند و شعر شناس و جوانمرد بیاید تا این کتاب خویش را باو تقدیم کند... ولی در این موقع چنان شاه یا امیری در خراسان نبود و اوضاع آن سرزمین آشفته بود. معظم له در باره این آشفته گی چنین نوشته:

«وزرا و دیوانیان مصلحت مملکت را فدای سود و جاه طلبی خود میکردند و سرکردگان را بریان مقام پادشاه بجان یکدیگر میانداختند» (صفحه ۳۷).

نکته دیگر که شاید ذکرش خالی از فایده نباشد این است که استاد مینوی (در صفحه ۴۰) نوشته اند که فردوسی نسخه ای از شاهنامه در سال ۴۰۱ یا ۴۰۲ در چند مجلد به غزنین به نزد محمود سبکتکین فرستاد و افزوده اند که «خود او به غزنین نرفت و کتاب را نبرد».

۱ - «شاهنامه» چاپ مؤسسه خاور، طهران، سال ۱۳۱۱، جلد سوم، صفحه ۱۸۷

بدبختانه به نسخه های دیگری از شاهنامه دسترس ندارم.

حقیقت این است که این نظر یعنی نرفتن خود فردوسی با کتابش به غزنین قدری بنظر بعید می‌آید و استاد مینوی هم مأخذی در تأیید این نظر ارائه نفرموده‌اند (یا برمن مجهول مانده است) ولی در هر صورت با آنکه خود ایشان نوشته‌اند که پدر فردوسی مرد محترم و آبرومند و نسبتاً متشخصی و آشنا باوضاع اداری و آئین مملکت داری و خود فردوسی هم، با اهل دیوان سروکاری داشته و مرد سرشناسی بوده است» (صفحه ۳۶) آیا بعید بنظر نمی‌رسد که فردوسی کتابی با آن همه اهمیت را (باز بگفته خود استاد مینوی در هفت دفتر یا دوازده دفتر و یا حتی بیست دفتر و هر دفتری حاوی ۲۵۰۰ بیت تا ۳۰۰۰ بیت) به پیشگاه سلطان مقتدر و عظیم الشان و متکبر و مغروری چون محمود که شعرای درباری مقامش را بمقام خدائی رسانده بودند و سرمست غرور (ونسبتاً جوانی) بود، بفرستد و خود (ولو برای دریافت صله و جایزه باشد) همراه شاهکار خود نرفته باشد. چیزی که هست استاد مینوی مرد تحقیق و دقت است و حرفی نمی‌زند که اساس استواری نداشته باشد و بهتر است گفته ایشان قاطع و حجت بدانیم.

باز نکته دیگر: استاد مینوی (صفحه ۳۲) در باره تعداد نسخه های «شاهنامه» چنین اظهار نظر فرموده‌اند:

«شاید در زمان فوت او [فردوسی] بیست سی نسخه‌ای از «شاهنامه» او در دست مردم بوده است».

باید دانست که در آن زمان کار نسخه برداری از چنان کتاب عظیمی با گران و شاید نادر بودن کاغذ و راه دور طوس نسبت به مراکز مهم دیگر خاک ایران کار آسانی نبوده است. بخصوص که خود فردوسی هم ظاهراً رغبتی نشان نمیداده است که اشخاص متفرقه پیش از آنکه کتابش را تقدیم پادشاه و یا امیر بزرگی کرده باشند از آن نسخه بردارند و درین باب اشارات صریح در «شاهنامه» موجود است که از آن جمله است:

«همی گفتم این نامه را چند گاه نهان بدز کیوان و خورشید و ماه»

(هر چند این گفته مربوط است بزمان قبل از سلطنت سلطان محمود) و در هر صورت میتوان قبول نمود که بقول استاد مینوی «کسانی از اهل شهر طوس که نام و شهرتی و با او [فردوسی] رفت و آمدی داشته‌اند و اهل شعر و کتاب و معرفت بوده‌اند شعرهای او را می‌شنیده و حتی از آنها برای خود نسخه بر میداشتند» (صفحه ۳۷).

آیا از تمام اشعار نسخه بر میداشته‌اند و یا تنها از قطعاتی که بیشتر مقبول طبع آنها واقع میگردیده است این نیز مبحثی است که جواب دادن بآن کار آسانی نیست و رویهمرفته باید بپذیریم که وقتی «شاهنامه» در غزنین وارد خزانه و کتابخانه سلطنتی سلطان غزنوی گردید («شاهنامه» ای که لابد با خط ممتاز و درشت و شاید با تذهیب و کاغذ و جلد اعلا در مجلات متعدد فراهم آمده بود) هر کس نمیتوانست بآسانی بر آن دست بیاید و البته محتاج اجازه مخصوص و مقدمات دوردراز و تشریفات بود و چنین رخصتی تنها بنام شاهزادگان و امرای بزرگ و خلیفه بغداد و شاهان ممالک دیگر صادر میگردید و بس با این مقدمات میتوان

۱ - در تواریخ میخوانیم که محمود در پانزده سالگی در جنگ بین پدرش سبکتکین و چپال که در سال ۳۷۶ اتفاق افتاد شجاعت نشان داده است پس در موقعی که فردوسی «شاهنامه» را باو تقدیم داشت بایستی در حدود چهل سال داشته باشد

احتمال داد که تا وقتی که فردوسی در حیات بود و حتی مدتها و قرن‌ها پس از وفات او نسخه‌های کامل «شاهنامه» حتی از بیست و سی نسخه‌ای هم که استاد مینوی ذکر فرموده اند کمتر بوده است

قسمت دوم

در کتاب بسیار گرانقدر «فرخی سیستانی»^۱ بقلم دانشمند مکرّم آقای استاد دکتر غلامحسین یوسفی^۲ میخوانیم که اخیراً در اروپا «اپرای» فردوسی را ساخته‌اند که موضوع آن شرح زندگی فردوسی است و یک نفر شاعر آلمانی بنام هلموت پرسر^۳ آنرا برشته نظم کشیده و آهنگساز آلمانی والتر ساخرت^۴ آهنگ آنرا تنظیم کرده و اخیراً یعنی ۲۹ نوامبر ۱۹۶۰ در شهر ماینس^۵ بمعرض نمایش گذاشته شده است.

آقای استاد یوسفی در توصیف صحنه اول پرده دوم این «اپرا» در قصر سلطان محمود صحبت رانده‌اند. من بآنکیزه فن داستانسرائی دلم میخواهد ترسیم آن مجلس را بقلم یک نفر نویسنده و شاعری که نقاش و مجلس سرهم باشد با آب و تاب هرچه تمامتر تماشا کنم. اگر واقعاً فردوسی در سال ۴۰۰ هجری «شاهنامه» را به سلطان محمود عرضه داشته باشد در آن تاریخ محمود که در سال ۳۵۷ هجری قمری تولد یافته بود مردی بود چهل و سه ساله در اوج قدرت و شهرت. قلمرو سلطنتش از عراق و بحر خزر تا رود گنگ و از دریای آرال و ماوراءالنهر تا اقیانوس هند و سند و صحرای را جپوتانه امتداد داشت و حداکثر طول آن از شرق بغرب در حدود دوهزار میل و حداکثر عرض آن از شمال بجنوب قریب هزار و چهارصد میل بود و بعضی او را از لحاظ وسعت قلمرو حکومت و اهمیت نظامی در تاریخ اسلام بی نظیر شمرده‌اند^۶ و شکوه و تجمل دربار محمود غزنوی بواسطه ثروتها و غنایمی که بچنگ آورده بود خود داستانی مفصل است. نه تنها دربار و دستگاه پر جلال او بلکه ثروت و نعمت درباریان و اطرافیان و چیزهایی که بآنان از جمله شاعران می بخشیده است گواه روشنی برین موضوع است. آنچه از غنایم هند بسال ۴۰۰ هجری^۷ در معرض نمایش عموم گذاشت گوشه‌ای ازین ثروت بيشمار را نشان میدهد^۸.

آنچه مورخین در باب ثروت محمود نوشته‌اند «واقعاً حیرت‌انگیز است»^۹. نوشته‌اند که پس از مراجعت از یکی از لشکرکشیهای خود بهند تخت زرین و سیمین بر دركوشك [در غزنین] بنهاد و آن مال (غنایم جنگی) بصحرا بفرمود تا بریختند چنان که همه حشم

- ۱ - از انتشارات کتابفروشی باستان، مشهد، ۱۳۴۱، صفحه ۱۸۶/۷.
- ۲ - در همین اواخر جایزه بهترین کتاب سال ۱۳۳۶ (در ادبیات) باستحقاق هرچه تمامتر بکتاب «قابوس نامه» داده شد که باهتمام و تصحيح همین دانشمند محقق انتشار یافته است (طهران، ۱۳۴۵، نمره ۲۶۴ از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب).
- ۳ - Celmut Psesser.
- ۴ - Walter zachlzf. - ۵ - Moinz (Mayence) شهر معروفی است در مغرب آلمان در سال چپ رودخانه رن و گوتنبرك مخترع معروف فن چاپ در آنجا میزیسته است.
- ۶ - فرخی سیستانی، صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷. ۷ - با احتمال قوی همان سالی که فردوسی شاهنامه را بسططان محمود عرضه داشت. ۸ - فرخی سیستانی، صفحه ۲۱۷.
- ۹ - «فرخی سیستانی» صفحه ۲۵. تمام مطالب دیگر مقاله در باب ثروت محمود و غنایم او و شکوه دربارش بنقل از همین کتاب است.

و رعیت بدیدند و این اندر سنه اربعمانه بود و باز نوشته اند که «وفود اطراف و سفیران اقطار حاضر شدند و انگشت تعجب در دندان گرفتند و رسولان طغانخان ترك كه حاضر بودند همگان اقرار کردند كه این جنس در حوصله ظنون نگنجد و خزانه قارون به عشر آن نرسد». تنها «غنائیم سفر قنوج كه امیر یمین الدوله آورده بود بیست و اند بار هزار هزار درم و پنجاه و سه هزار برده و سیصد و پنجاه و اند فیل بود و باز نوشته اند كه او «معابد هند را غارت كرد و جواهرات افسانه ای بدست آورد»، و شاعر درباری عنصری در حق غنائیم تنها یکی از لشكر كشیهای محمود بهندوستان گفته است:

«از آن غنیمت كاورد شهریار عجم کسی درست نداند جزایزد داور»
 «زرنگ و بوی همه خیره گشت دیده و مغز ز بس طویله یاقوت و طبله عنبر»

و باز در باره جلال و شکوه دربار محمود نوشته اند كه وقتی رسولان طغانخان و ایلک خان ۲ را بار داد و ترکان بیچاره را چون نظر پرهیت مجلس سلطانی افتاد نزدیک بود كه مرغ جان ایشان از قفس بدن پرواز كند. درباره خصوصیات دربار محمود در خلال كتابهای تاریخ میتوان اطلاعات نفیسی بدست آورد ۳. از آن جمله نوشته اند كه در موقع مراجعت سلطان از سومنات یکی از شكوه داران ۴ اژدهائی بزرگ را بكشت، پوست آن بیرون كشیدند طول آن سی گز بود و عرض آن چهار گز. بیهقی نوشته است كه «اگر کسی را این سخن قبول نیفتد بقلعه غزنین رود و آن پوست را كه از بر مثال شادروانی ۵ آویخته است ببیند». محمود مردی است جنگی و دلاور و هر چند مرد دانشمند و نکته سنج و عمیق دقیقی چون ابن خلدون در بیان سهرت او جز مالدوستی و طلب آن از هر طریق كه باشد عیبی

- ۱ - طویله گویا در اینجا بمعنی رشته های دراز باشد. ۲ - از خوانین بزرگ تركستان.
- ۳ - و همچنین در باره دربار پسرش سلطان مسعود كه نوشته اند «تختی برای خود سفارش داده بود كه سه سال بدان مشغول بودند و در صفت بزرگ سرای نونهادند و هر كس كه آنرا بدید پس از آن هر چه بدید وی را بچشم هیچ مینمود». خدا پدر استاد یوسفی را بیامرزد كه در باره این ثروتها و تجملات نوشته: «نیز بدیهی است كه این ثروتهای سرشار همه از راه مشروع بدست نیآمده و چه بسا ستمها كه برای گرد آوردن آنها صورت میگرفته است».
- ۴ - شكوه پرنده ایست شکاری از نوع باز.
- ۵ - ایران شناس جلیل القدر فرانسوی استاد بن و نیست در یادنامه ای كه بافتخار استاد ایران شناس عالی مقام ماسه بچاپ رسانده است درباره كلمه «شادروان» مقاله بسیار آموزنده ای دارد و مینویسد كه معنی درست این كلمه را چنانكه شاید و باید بدست نیاورده است و راقم این سطور گذشته از اشاره ای كه در بالا در تاریخ بیهقی بدین كلمه رفته است در جاهای دیگری هم این كلمه را دیده است و خیال كرده بود كه این كلمه با كلمات «چادر» و «چتر» شاید ارتباطی داشته باشد ولی معلوم شد كه این تصور بر طبق قواعد علم زبان شناسی بی اساس است و عجب آنكه این كلمه «زبان تركی» كه در بالا در تاریخ بیهقی بدین كلمه رفته است در جاهای دیگری استعمال باقی مانده است در صورتی كه در خود ایران دیگر استعمال نمیشود (مگر در نقل از شعر و نوشته های قدیم) و رویهم رفته هنوز معنی صحیح آن بر نگارنده نیز روشن نگردیده است كه آیا پرده ای بوده و یا تجبر و تكیه گاهی و یا فرشی كه «پلکان در زیر پای پادشاهان

دیگر ندیده ، رویهمرفته اهل علم و دانش و ادب و دوك نیست و همان کسی است که درباره اش نوشته اند که « هفتاد و دو جراح و زخم در طول جنگهای متعدد برداشته بود » و خدامیدانند که آیا زبان فارسی را بچه اندازه میدانست و زبان فارسی ادبی و مخصوصاً شعر فارسی را (آن هم اشعار فردوسی را که بگویند حتی المقدور سعی داشته کلمات عربی را کمتر استعمال نماید و تمایلی با استعمال کلمات فارسی و شاید گاهی تا اندازه ای غیرقانونی برای مردم فارس زبان معمول داشته است) درست میفهمیده است یا نه . شعرا و متملقین درباری هم اوار معتقد ساخته اند که چشم گیتی مانند او را ندیده است و مادر پیر فلک چون او فرزندی نرأیده است و اسکندر و کاوس و قیصر روم بقوزك پای او نمیرسند و صد چون رستم زه کمان او را نمیتوانند بکشند و در سرتاسر دنیا تاجه در گذشته و چه در آینده ثانی و نظیری نخواهد داشت . فرض کنیم که فردوسی پیر سالخورده هفتاد ساله که زحمت و مصائب زندگی و عسرت معاش طولانی او را ناتوان و منحنی ساخته و گوشش هم درست نمیشود و حتی سالیان دراز است که بقول خودش « بجز یاد تابوت » فکری در مخیله نمی پخته است .

چو برداشتم جام پنجاه و هشت
و چون به شصت سالگی رسید مینالیده است که :

« مرا عمر بر شصت شد سالیان
برنج و بسختی بیستم میان »
و حسرت کسی را میخورده است که لقمه نانی میداشته و با آن همه سرافرازی و همت بلند باز میگفته که : « خنك آنكه دل شاد دارد بنوش ... » درم دارد و نقل و نان و نبید سرگوسفندی تواند برید » و مینالد که :

« الا ای برآورده چرخ بلند
وفا و خرد نیست نزدیک تو
« مرا کاش هرگز نپروردیا
نه امید عقبی نه دنیا بدست
از سن شصت و سه سالگی گوشش نیز دیگر نمیشنود چنانکه خود فرموده است :
« چو شصت و سه سالم شد و گوش گر
ز گیتی چرا جویم آئین و فر
دو سال پس از آن پسر جوانش را از دست داد و این مصیبت نیز کمرش را شکسته است .
دو گوش و دو پایش بقول خودش « آهو گرفته » است و چون به شصت و شش سالگی رسید در وصف الحال خود فرمود :

« من از شصت و شش سست کشتم چومست
بجای عنانم عصا شد بدست »
ولا بد از نیروی بنیائی او نیز مبنی کاسته است و اطراف خود را درست نمی بیند و بجای آورد .
باقی دارد

→
میگسترده اند و یا چیزی شبیه باین . در « لغت نامه » دهخدا بطور تفصیل در معنی این کلمه سخن رفته است (شماره مسلسل ۷۲) و اشعار بسیاری از شعرای بزرگ برسم مثال دیده میشود . راقم این سطور این بیت را هم در « منطق الطیر » عطار دیده که میتوان بر آن ابیات افزود :
« بود چل فرسنگ شادروان او »
باد هم میبود در فرمان او »
این بیت عطار در وصف بارگاه حضرت سلیمان است و شاید اگر به تورات و یا بتفاسیر تورات و کتب مذهبی دیگر یهودیان مراجعه شود معنی روشن تر گردد .

کوتاه آستینان

ز دلم خبر ندارد ، دل کوتاه آستینان
 که ز بازوان عریان ، چه کشم ز دست اینان
 گل صد هوس شکوفد ، ز لبان بوسه بارم
 چو در آب چشمه بینم ، تن بوسه آفرینان
 نتوانمت در این خانه بکام دل ببوسم
 که کشد ز پرده گردن ، سر پشت در نشینان
 دمد از فروغ چشمت ، همه نور شادمانی
 فکنی اگر نگاهی ، بکرشمه بر غمینان
 تو که خوشه خوشه صد خرمن زر به شانهداری
 نه سزا بود که سوزی ، دل زار خوشه چینان
 تو میان تاجداران ، چو نگین حلقه بنشین
 چه غمت ز بی کلاهان ؟ چه غمت ز بی نگینان ؟
 چو رکاب جامه خوابت ، سرشیب شانہ لغزد
 چه شکنجه ها که افتد ، به نهاد خرده بینان !
 بخدا که گر بجانم ، غم صد بلا فرستی
 دل مبتلا نپوید ، ره عافیت گزینان
 تو که ماه جانفروزی بدرون خانه داری
 ز چه میروی « فریدون » به سراغ مه جبینان
 فریدون توئلی - دهویه

جزر و مد سیاست و اقتصاد

در امپراطوری صفویه

-۱۷-

نباید فراموش کرد که یکی از عوامل تهییج سپاه عرب برای تسخیر مدائن، همین گنجها و طلاها بوده است و وقتی سپاه عرب به مدائن رسید، سعد وقاص بر آن غنائم دست یافت و چیزها دید بسیار عجیب، از آن جمله: «اسبی یافت به خزینه اندر زرین، و بروی نگام و پاردم همه از سیم بافته بگوهرهای الوان و یاقوت و مروارید، و سواری بر وی نشسته تن آن سوار از سیم از سر تا پای بگوهرها اندر نشانده و یک اشتر یافتند از سیم و او را یک بچه بر پشت از زر، گوهرها اندر نشانده از یاقوت و مروارید و زبرجد. دیگر عطرها یافتند اندر خزینه از مشک و کافور و عنبر و عیبر، کافور را پنداشتند کی نمک است، تا ایشان را بگفتند کی این کافور است... باقی غنیمت قسمت کردند... شست هزار مرد بود، هر مردی را دوازده هزار رسید»^۱ و این همه غنائم نصیب سربازانی شد که بقول همان رستم فرخزاد:

ز پیشی و پیشی ندارند هوش خورش نان کشکین و پشمینه پوش

لا بد رستم لباس اینها را مقایسه با لباس خودش میکرد که «پیراهن و زبرجامه زربفت پوشیده داشت، و همیانی بر میانش بود که هزار زر سرخ در آن بود، و کمری زرین داشت بگوهرها مرصع، قیمت آن هفتاد هزار درم بود»^۲ و در میدان جنگ قادسیه هزار شتر زیر بار بودند که درم و دینار بار داشتند و شاید تعجب کنید، که رستم در آفتاب سوزان جنگ به زیر سایه یکی از همین شترها پناه برده بود «عربی بنام هلال بن علقمه که دانست بار آن شتر درم و دینار است شمشیر بزد و تنگ آن بار را برید، بار بر پشت رستم فرود آمد و پشت او بشکست، رستم از درد خود را در آب رود افکند، هلال دانست که او رستم است، او را بگرفت و سرش را برید و بر سر نیزه کرد و بانگ برآورد: رستم را کشتم»^۳ و هم میدانیم که یزدگرد، شاهزاده ساسانی نیز که او را همین رستم بر تخت نشانده بود، هنگام فرار از مدائن، قبل از هر چیز به قول حمزه اصفهانی «هزار طباخ و هزار سگبان و هزار یوزبان و هزار بازیار همراه برداشت»^۴ و در مرو «به آسیایی گریخت... و آسیابان او را بکشت و در آب افکند و کشته یافتند... و ایزدون گویند کی آسیابان او را شناخت، یزدگرد وی را گفت مرا مکش تا من ترا توانگر کنم، آسیابان گفت چی چیز دهی؟ وی انگشتی داشت نگین از یاقوت سرخ کاندر جهان چنان نبود، او را

۱ - ترجمه طبری بلعمی، نسخه عکسی بنیاد فرهنگ، ص ۱۷ - ۲ - ترجمه طبری

بلعمی. ۳ - اناهیتا، پور داود ص ۳۷۷ ۴ - رجوع شود به مقاله نگارنده تحت

عنوان فتح کرمان بدست عرب، نشریه فرهنگ کرمان ۱۳۳۳ ص ۳۴

داد : آسیابان گفت این چه چیز است ؟ مرا چهاردرم سیم باید کی مزد این آسیا هر روز چهار درم سیم است ، اگر مزد امروزینه مرادهی ترانکشم ، یزدجرد گفت ای بدبخت ، این نگین به از خراج پارس و کرمان است ! آسیابان گفت : من خراج پارس و کرمان ندانم . مرا چهاردرم سیم باید ، وباوی چهاردرم نبود ، مرو را بکشت ! و از آن گاه باز هیچ معنی بی چهار درم جایی نرود !^۱

مردم ایران که گرد یزدجرد و رستم جمع شده بودند تا شاید در برابر عرب مقاومتی فراهم آید سخت در اشتباه بودند که این با انگشتی هم قیمت خراج پارس و کرمان و آن دیگر با کمربند هفتاد هزار درمی نمی توانستند در برابر شکم گرسنگان باایمان پایداری کنند ، چه به کرات ثابت شده است که آنان که در قنذاق حریر شا اند کمتر قدمی بنفع طبقات عامه توانند برداشت !

ماهگیر سیستان

آن روز که یعقوب لیث بر ربیل - که او را بر تختی از طلا می نشاندند و بردوش می بردند - پیروزی یافت ، اطرافش مشتی سر بازان پر شور و پا برهنه و ماهگیران سیستانی بودند که شمشیر در دشمن نهادند و شش هزار مرد بکشتند و سی هزار اسیر بگرفتند . و «سرهای کشته شدگان را در کشتی نهاده از راه هیرمند به زرنج فرستادند و دو بیست و چند کشتی بار بود که همه بار آن سرکشتگان دشمن بود»^۲ و ساعتی که یعقوب لیث در کاخ شادیاخ ، محمد بن طاهر را به بندافکند ، دیگر طاهریان اخلاف آن طاهر ذوالیمینین - موشه دیان عصر مأمون که با دودست شمشیر می زد^۳ - نبودند ، بلکه مردمی عشرت دوست و تجمل طلب شده بودند که در برابر تمنیات و تمایلات خود هر چیز را از دست میدادند^۴ بدین سبب تا آن گاه که یعقوب به فرهادان یک منزلی نیشابور رسید ، محمد بن طاهر از جا تکان نخورد .

۱ - ترجمه طبری بلعمی ص ۹۴ ۲ - یعقوب لیث ، تألیف نگارنده ، نقل از تاریخ سیستان . ۳ - طاهر ذوالیمینین از یک چشم کور بود ، شاعری در هجو او گفته بوده است :

یا ذالیمینین و عین واحدة نقصان عین و یمین زائدة

۴ - فی المثل ، یک نمونه از کارهای عبدالله بن طاهر جد محمد بن طاهر را بشنوید :

«چنین گویند که عبدالله طاهر یکی را از بزرگان سپاه خویش بازداشته بود هر چند در باب اوسخن گفتندی از وی خشنود نگشت . پس چون حال بدانجا رسید ، و هر کس از کار او ناامید گشتند ، این بزرگ را کنیز کی بود فصیح ، قصه ای نوشت و آن روز که عبدالله طاهر به مظالم نشست آن کنیزك روی بر بست و بخدمت وی رفت و قصه بداد و گفت یا امیر خذ العفوفان من استولی اولی و من قدر غفر (گفت ای امیر هر که بیابد بدهد و هر که بتواند بیاورد) . عبدالله گفت یا جاریه ان ذنب صاحبك اعظم مما یرجی عفوه (ای کنیزك گناه مهتر تو بزرگتر از آنست که آنرا آمرزش توان کرد) . کنیزك گفت شفیع من بتو بزرگتر از آنست که باز توان زد . گفت : کدامست این شفیع تو که باز نتوان زد ؟ کنیزك دست از روی برداشت و روی بدو نمود و گفت : اینك شفیع من ؛ عبدالله طاهر چون روی کنیزك بدید تبسم کرد و گفت : بزرگاشفیعا که تو آوردی و عزیز خواهشی که تراست . این بگفت و بفرمود تا آن را خلاص دادند و خلعت داد و بنواخت و بجای او کرامتیا کرد . و این بدان یاد کرده شد تا بدانی که مرتبت روی نیکو تا کجاست و حرمت او چندانست » (نوروزنامه)

رکاب چوبی

سربازان یعقوب هم، در اثر فتوحات بیشمار وارث خزانه‌های نیشابور طاهری و کابل ربیل و بتخانه بلخ و قلعه خرمة فارس شده بودند چنانکه تنها از همان قلعه خرمة سی روز، هر روز پانصد استر و پانصد اشتر از بامداد تا شامگاه از آنجا همی درهم و دینار و فرش و دیبا و سلاح قیمتی و اوانی سیمین وزرین برگرفتند. ۱.

با این حساب روزی که یعقوب در گذشت به روایت اغراق آمیز مسعودی، در خزینة او «هشتصد هزار هزار دینار بود» ۲. عمرولیث این سپاهیان پول چشیده را به جگک امیر اسماعیل سامانی برد و «هفتاد هزار سوار عرضه کرد، همه برگستوان دار با سلاح و عدتی تمام... و مطبخ او را چهار صد اشتر همی کشید» ۳ اکنون ببینید سپاهیان دشمن یعنی امیر اسماعیل کیان بودند، امیر اسماعیل لشکریان خود را «به سرتازیانه بشمرد، دو هزار سوار برآمد، چنانکه بیشتر از لشکر او رکابهای چوبین داشتند، و از هر ده تن یکی سپرداشت! و از هر بیست مرد یکی جوشن داشت! و از هر پنجاه مرد یکی نیزه داشت! و مرد بود که از بیستوری، جوشن بر فتراک بسته بود» ۴ البته سرنوشت آن سپاه هفتاد هزار نفری و سرگذشت عمرولیث و اسارت او را خوانده‌ایم و شنیده‌ایم.

آن روز که مسعود غزنوی لشکری به جنگ ترکمانان فرستاد، هیچکس گمان نمی‌کرد که سپاه عظیم غزنوی که تا ماوراء سومنات تاخته بود، کارش به آنجا برسد که از مثنی ترکمان چادر نشین شکست بخورد، اما بهر حال:

«روز پنجشنبه نهم شعبان این لشکر سوی نسا رفت با اهبتی و عدتی و آلتی سخت تمام و خواجه حسین علی میکائیل با ایشان، باوی جامه و زر بسیار تا کسانی که روز جنگ نیکوکار کنند و وی ببیند باندازه و حد خدمتش صلت دهد... در جنگ اول هفتصد هشتصد سربریدند و امیر بفرمود تا بوق و دهل بزدند و همه شب تا روز بخورد، وقت سحر گاه خبر رسید که لشکر سلطان را هزیمتی هول رسید و هر چه داشتند از تجمل و آلت بدست مخالفان افتاد، خواجه بو نصر از حال امیر پرسید، گفتند وقت سحر خفته است و هیچگونه ممکن نشود تا چاشتگاه فراخ بیدار شود. از آن منهیان که بودند پوشیده به نسا، پیغام‌ها رسید، نبشته بودند که چندان آلت و نعمت و ستور و زر و سیم و جامه و سلاح و تجمل بدست ترکمانان افتاد که در آن متحیر شدند» ۵.

بهر حال «در جنگ ترکمانان، مسعود با صد هزار پیاده و هشتاد هزار سوار و پانصد زنجیر فیل با چغریک برادر طغرل و عمش بیغو ارسلان که زیاده از هشت هزار ترکمان بی‌سر و پا در اطراف خود نداشتند، چنان بجنگ دست از حریف بردند که مسعود با آنهمه عساکر شکست عظیمی خورد و ملک و مال و سلطنت را سه طلاقه داده بطرف غزنین فرار کرد» ۶.

۱ - تاریخ سیستان ص ۲۲۰ ۲ - مروج الذهب ج ۲ ص ۳۱۴ ۳ - سیاستنامه ص ۱۵

۴ - سیاستنامه ص ۱۲ ۵ - تاریخ بیهقی ص ۴۸۳ و ۴۸۹ ۶ - سرگذشت

مسعودی ص ۶۸

حاج ابوتراب

روزی که سلطان محمد خوارزمشاه و ترکان خاتون از برابر مغولان میگریختند، قبل از هر چیز «مجموع ذخایر از جواهر و نفایس را متوجه یکی از قلاع مازندران گردانیدند». و روزی که این قلعه بدست مغول فتح شد «... بدست مغولان مالی بی‌قیاس افتاد، از آن جمله ده هزار زر سرخ بود و هزار خروار اقمشه ابریشمین و جز آن جواهر در آن قلعه بود» ۱.

اینان، آن پول و ثروت را بجای اینکه به سرباز و لشکر بدهند که برای مقابله با دشمن آماده باشد، آنرا به «حاج ابوتراب» می‌سپردند و از خرج کردن پول برای سپاه اکراه و غفلت داشتند و آن وقت ناگهان هرچه داشتند از کف میدادند، در واقع «خرده گیر» آنچه باز بودند و مصداق قول آن فرمانده امریکائی که گفت: «به خاطر يك میخ، نعلی را از دست دادم، و بخاطر نعل، اسبی را از پا انداختم و بخاطر اسبی، سواری از دست رفت و بخاطر سواری سپاهی شکست خورد».

در چنین مواردی، جواب این کوتاه‌فکران، همانست که هولاکو به المستعصم بالله داد:

روزی که هولاکو وارد بغداد شد (جمعه نهم صفر ۶۵۶)

«مستعصم خلیفه را... طلبیده گفت که تو میزبانی و ما

زر نتوان خورد

میهمان، آنچه دست مکنت تو بدان رسد و در خور ما باشد بیاور. مستعصم این سخن را حمل بر حقیقت کرده: دوهزار جامه نفیس و ده هزار دینار زرسرخ و بعضی از ظروف و اوانی طلا و نقره که به جواهر زواهر مرصع بود از خزانه بیرون آورد و بر طبق عرض نهاد. ایلخان به چشم التفات به آن اشیاء نظر نینداخت و مجموع را به حاضران انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو و بغدادیان در تصرف بندگان ماست، احتیاج به تسلیم نیست، وظیفه آنکه از مخفیات و دفاین چیزی بگویی. مستعصم اشارت به صحن دارالخلافه کرد و چون آن زمین را خفر نمودند حوضی مملو از تنکجات طلا یافتند که هر يك صدم مثقال وزن داشت. در بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفه امام در دست مغولان بی‌اسلام اسیر بود، روزی چند به فرمان ایلخان او را طعام ندادند و مستعصم از گرسنگی بی‌تحمل شده از موکلان خوردنی طلبید، ایشان التماس خلیفه را به هلاکوخان عرض کردند. حکم شد که طبقی مملو از زر احمر و جواهر زواهر پیش خلیفه برند و او را به تناول آن اشیاء تکلیف نمایند و چون آن طبق به نظر مستعصم رسید، گفت: زرو جوهر چگونه توان خورد؟ ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی و به سپاه ندادی تا ملك مورت ترا از تعرض لشکر

۱ - روضة الصفا ج ۲ ص ۴۱۱. ۲ - در اصفهان مردی بنام حاجی سید هاشم بوده

که اصفهانیه‌ها او را «حسی‌هاشم» به لهجه خود میخواندند، او تادم مرگ پول خود را نه به کسی داد و نه به بانک سپرد. از پرسیدن چرا پولها را به بانک نمی‌دهی؟ میگفت: من پولها را به «حاجی ابوتراب» سپرده‌ام که از همه مطمئن‌تر است، و مقصودش از حاج ابوتراب، زیرزمین و خاک بود (تراب = خاک)، اما گفته شده است که بالاخره خاک هم پول او را پس نداد.

قلیان

چاق کن

روزی هم که عباس میرزا قاجار به جنگ سپاهیان روس میرفت تا قفقاز و گرجستان را حفظ کند، سر بازانی همراه داشت که «کوتز بو» وقتی برای تغییر وضع آنان استخدام شد، ناچار «قدغن کرد تا عده‌ای را معطل نکنند که برای صاحب منصبان قلیان چاق کنند» نه تنها این عمل برای حیات و سرمایه اشخاص مضر بود، بلکه اغلب بواسطه آتش دائمی که باید حاضر داشته باشند موجب حریق اردو می شد، ۲ بنا براین پاسکویچ حق داشت که در نامه‌ای به عباس میرزا می نوشت «... در ماه اکتبر، وقتی که کوهها در زیر برف است، من به طرف تبریز حمله خواهم برد ... آذربایجان را خواهم گرفت بدون اینکه هرگز آنرا به شما پس بدهم، دیگر امید رسیدن به تخت و تاج سلطنت از برای شما نخواهد ماند، سالی بیش نخواهد گذشت که سلسله قاجاریه از سلطنت محروم گردد ۳».

البته پیش بینی پاسکویچ کمی زود بود و قائم مقام و امیر کبیر با ترتیباتی که در نظام سپاهی دادند، موجب شدند که سقوط قاجار چند سالی عقب افتد، اما بازهم آن تجمل و تعیش و رشوه و ارتشاء و فساد و تباهی دست از دامن قاجاریه نکشید تا آنکه کار بجائی رسید که حتی روحانی ترین مقامات یعنی منصب امامت جمعه اصفهان را هم ناصرالدین شاه به ۱۵ هزار تومان فروخت ۴ و همان قلعه طبرک را که روزی مدافع شهر و مرکز خزائن اصفهان بود، پسرش ظل السلطان به «جناب شیخ حسن عرب نوه شیخ جعفر حجة الاسلام مشهور به شیخ العراقین - که اتفاقاً آدم خوبی است - واگذار کرد... و امروز (یعنی ۱۳۲۳ ق) ملک مطلق اوست شرعاً و عرفاً» ۵ و طولی نکشید که همان ظل السلطان در خاطرات خود ناچار شد بنویسد: «چنان رشته نظم و کار دولت و اندرون و حرمخانه و قشون شهر و بلد از هم گسیخته و برهم ریخته که والله اگر شیر هزار افلاطون و ارسطاطالیس را می کشیدند و با عدل انوشیروان و قهر نادرشاه و چنگیزخان مخلوط می کردند، اصلاح ممکن نبود ... مالیات نمیرسید، لاعلاج از راههای بد بنای پول پیدا کردن را گذاشتند؛ لقب فروشی و منصب فروشی، دیگر شخصی از اهل ایران باقی نماند ازین سی کرور مخلوق که فلان الدوله و بهمان السلطنه و فلان الملك نشد، از دولت و سلطنت که دیگر چیزی باقی نماند، نه در دعای مجیرونه در کلام مجید، آنوقت مکررات کردند، بیست هزار بر الملك داشتیم، پنجاه مؤید السلطنه و شصت ظهیر الملك. بعد آن هم که زیاد شد به نظام پرداختند، امین نظام، قوام السلطان، قوام لشکر ... منصب فروش نظام هزار درجه بدتر از القاب شد، شاید هزار امیر تومان و امیرنویان و سردار مکرم و سردار مفخم و سردار معظم و سردار اسعد و سردار کل و غیره و غیره، دیگر عدد میر پنج و سرتیب اول و دوم به درجه‌ای کثیف و زیاد شد که مهترها و قاطرچی‌ها هم اگر سرتیب یا میر پنج صدایشان بکنند بدترین خجلت است برای آنها. ۶»

۱ - حبیب السیر ج ۳ ص ۹۶ - ۲ - از یادداشت های کوتز بو (موریس) ۳ - دکتر افشار، مجله آینده، سال دوم ص ۶۲۳ - ۴ - سرگذشت مسعودی ص ۲۵۰
۵ - سرگذشت مسعودی ص ۱۸۰ - ۶ - سرگذشت مسعودی ص ۳۲۵ و ۳۲۲

با این ترتیب تقریباً روشن می شود که چگونه يك سید با يك میر پنج با پنج تن همراهان و دوهزار و پانصد قزاق و چهار اراده توپ در سحرگاه سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی توانست بساط آن همه امیرنویان و امیرتومان بی تومان و امیر لشکر بی لشکر را درهم نوردد و بساط قاجاریه را طی کند. علمی بدست مستی ، دوهزار مست باوی به میان شهر گردان که خمار شهر یارم

قورق شکار

متأسفانه ظل السلطان با همه انتقاداتی که از اوضاع کرده ، علت آنرا درست بیان نداشته و نگفته است که چگونه خود او بیش از سی سال برمازندران و گیلان و فارس و اصفهان حکومت داشته ، با اینکه تلویحاً در همان خاطرات ذکر میکند که درین مدت سی و سه سال توقف اصفهان به مرور این بلوک کرون را که ۵۷ پارچه ده می شود من خریدم ، امروز ملك من است و از طرف دولت قبول من است در عوض مواجب ، قصه بزرگی دارد مشهور به تیران ، ۱۵ هزار جمعیت دارد. ۲۰۰۰ و جای دیگر میگوید شاید دو بیست الی سیصد فرسنگ زمین مربع در زیر قورق های من است و این قورق ها در کمال نظم حفظ می شود و مبلنی از علفچر او و اجاره او صرف نظر می شود که جرگه کنند و بخوابانند ، اقلاً پانصد نفر زحمت بکشند ، یکنفر ظل السلطان شکار بزند! ۳... واقعاً انصاف داشته که چنین بی پیرایه حرف بزند و بگوید « این قمشلو تمام قورق شکار من است و ملك طلق من ... بیست فرسنگ در بیست فرسنگ از هر طرف کوه و تپه روی هم خوابیده است ... هزار گله قوچ و میش و هر گله هزار هزار به آرامی زندگی می کنند » ۴ . این جناب شاهزاده « در پاك مسعودیه تنها ۵ هزار کوزه گل و ۶۰۰ چلیک نارنج و غیره داشت » ۵ و تعجب خواهید کرد از اصول اشرافی شاهزادگان قاجار ، از آن جمله همین ظل السلطان که به قول اعتماد السلطنه ، حتی (جسارت است) ادرار کردن او هم تماشائی بود: اعتماد السلطنه گوید : « شاهزاده (ظل السلطان) جور غریبی ادرار فرمودند ! پیشخدمتی گلدان در دست داشت ، دکمه شلوار را در حضور من باز کردند ، پیشخدمت باشی که به ابراهیم خلیل خان موسوم است ، احلیل شاهزاده را گرفته در گلدان نهادند ، شاهزاده ادرار کردند ، همان پیشخدمت باشی آب ریخت ، طهارت گرفت . خیلی من تعجب کردم » ۶ . و این خاص ایران نیست ، تجمل در همه جا بلای قدرت بوده است .

برلن

و پاریس

انکار نباید کرد که این اصل تاریخی تا همین اواخر هم بر شوون تاریخ و جامعه حاکم بود چنانکه جمعی از جامعه شناسان عامل شکست فرانسه را از آلمان - در جنگ بین المللی - فساد مردم عروس دنیا دانسته با لا اقل یکی از علل مهم آن شمرده اند و بی جهت نبود که وحید دستگردی هم در باب همان جنگ گفته بود :

نه ز هر جنگل و هر بیشه غضنفر خیزد نه ز هر آتش سوزنده سمندر خیزد
از پروس است که جنرال هنرور خیزد مرد از لندن و پاریس کجا بر خیزد
خیزد ، اما همه مادام مدوشیک و قشنگ

- ۱ - تلاش آزادی تألیف نگارنده ص ۳۰۷ ۲ - سرگذشت مسعودی ص ۲۴۵
- ۳ - سرگذشت مسعودی ص ۲۵۳ ۴ - سرگذشت مسعودی ص ۲۵۲ ۵ - سرگذشت مسعودی ص ۲۸۹ ۶ - روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه تصحیح ایرج افشار

در مورد شکست چان‌کای چک از قوای دشمن نیز شنیده بودیم که سربازان او وقتی به میدان جنگ می‌رفتند، چتر بر سر می‌گرفتند که از تابش آفتاب یا ریزش باران محفوظ باشند، و بهر حال عامل بزرگ تجمل و ثروت که آسایش طلبی بارمی‌آورد، از عوامل مهم سقوط امپراطوریهای بزرگ عالم بوده است. ۱

جوشن زردوزی و لحاف زربفت
در باب علل سقوط صفوی نیز، علاوه بر همه علت‌ها، علت اقتصادی و مادی و نتایج، تجمل و ثروت نامتعادل را باید بحساب آورد.

مثلاً اینکه صفویه نیز به سرنوشت اسلاف خود دچار شده بودند وقتی که جوشنها و زرها و کلاه‌خودهای جلد گاومیش زردوزی شده و آراسته به میخهای زرین یا پوشیده از طلا شده بود و شمشیرها درغلاف مرصع رفته بود، ۲ و شاردن حق داشت که بگوید

۱. هر چند وقتی سخنرانی در مورد اقتصاد صفویه در اصفهان انجام شد، هنوز صحبت از جنگ مصر و اسرائیل نبود، اما بعدها که جنگ در گرفت و سپاه اسرائیل (بهر حساب و با کمک هر کس که بود) تا پشت کانال سوئز رسید، در جزء عوامل شکست مخبر رادیو بلگراد گفته بود: «در مصر علیرغم همه تصفیه‌ها، باز هم همه پست‌های فرماندهی نظامی در دست فرزندان پاشایان، بیگها و بازرگانان سابق پنبه بود». وی می‌نویسد: بهمین جهت است که روز دوم جنگ، دو ژنرال معروف مصر در زمین تنیسهای ساحل نیل تنیس بازی می‌کردند. زیرا این افراد عادات و طرز تفکر نیمه فئودال و بورژوائی دارند و بطوریکه من از منابع مطلع شنیده‌ام آنها بیشتر در فکر این بودند که بستنی باهلیکوپتر از قاهره به صحرای سینا برای خودشان رسانده شود تا نان و آب به سربازانشان برسانند. از قول زاخارف وزیر دفاع شوروی هنگام باز دید از سپاه مصر هم گفته‌اند که در يك کنفرانس گفته بود:

«افسران تان‌بدر نمی‌خورند. آنها چاق و گنده شده‌اند و این دهسال زندگی آرام و بی‌حاصل آنها را ترسو، بورژوا و بی‌خاصیت کرده است. وزیر دفاع شوروی، در مجلسی خصوصی تر که از افسران مصر خبری نبود، همه‌شان را اینطور نامید: «گنده‌های پرچربی» (از روزنامه اطلاعات)

و این صحبت امروز و دیروز و اینجا و آنجا نیست، هفتصد سال پیش که تغلق اول در هند بر خلیجیون مسلط شد می‌دانست که در خزانه دهلی سلطان علاءالدین خلجی (فوت ۷۱۵ هـ) هفده خروار الماس پیاده تراشیده، موجود است. (روایت تاریخ فرشته) و هزار و سیصد و پنجاه سال پیش هم که سپاه عرب تازه بر خزائن فارس مسلط شده بود، عثمان خلیفه متوجه پیه گرفتن شکم سربازانش شده بود و به عبدالرحمن بن ربیع که به جنگ ترکان و خزران می‌رفت - و سلمان فارسی هم درین جنگ شرکت داشت - این طور نوشت: «ان الرعية قد ابطر كثيراً منهم البطنة، فقصر و لا تقتحم بالمسلمین، فانی خاش أن یبتلوا - لشکریان مسلمان دچار شکم‌بارگی و غرور سیری شده‌اند، دیگر پیشروی مکن، چه می‌ترسم مسلمانان از میان بروند» (طبری ج ۳ ص ۳۵۱ و ابن اثیر ج ۳ ص ۶۵)، و این حرف را عثمان ۲۲۰ سال پیش از آن روزی زده بود که خلیفه مسلمانان یعنی المعتر بالله برای نخستین بار بر زمین مذهب نشست. ۲ - شاردن ج ۷ ص ۲۸۰

«تجملی که بر سپاه ایران حکومت میکند، آنرا تباه خواهد ساخت»^۱. چه بزودی معلوم شد که نه سپاه متجمل قزلباش و نه پولداران اصفهان، هیچکدام با پول و ثروت خود نتوانستند راه برمشتی افغان برهنه سد کنند و روزی که شهر به دست افغان افتاد «افغانان به هر عمارتی که وارد می شدند، جمعی از صاحب ناموسان، لحاف های زربفت را بر سر کشیده جان به جان آفرین سپرده بودند»^۲. و روزاولی که جنگ تمام شد، «سه روز و سه شب افغانه به جمع اسباب و اثاثیه سپاهیان گریخته مشغول بودند و معادل یکصد هزار تومان عاید محمود شد و محمود در حیرت بود که این اسباب را چرا به همراه آورده اند، بالش نرم و دواج گرم و سامان بزم را به میدان رزم چه مناسبت»^۳. باز همین افغانان در میدان شاه در خانه تاجری نقشینه فروش (سمساری، آنکه اشیاء گران بها خرد و فروشد) چهارده کیسه یافتند که هر یک صدمین تبریز یا بیشتر وزن داشت و معلوم گردید که محتوی کیسه ها زر عباسی تازه سکه است»^۴. این عبارت لیکورگوس قانون گذار اسپارت همیشه صحیح است که می گفت: «از من بشنوید، مردمی را که جز به خوشگذرانی نیندیشند، هرگز سرانجام خوبی نخواهد بود» و هرمان گورینگ فرمانده آلمانی قرن بیستم هم درست می گفت که می گفت: «تفنگ پیرو زمان می کند، اما کره، فقط فربه مان می سازد».

با مقدماتی که قبلاً گفتیم و کیفیت وضع سپاه و قزلباشان و لشکر کشی آنها به قندهار چنان بنظر می آمد که این سربازان گوئی به مجلس بزم و عروسی میرفته اند، نه جنگ افغانان. اولین دسته سپاه ایرانی که به سرداری عبدالله خان والی عربستان (خوزستان) پیشوازمحمود رفت «تمامت سپاه با لباسهای فاخر و اسبان فربه و زین و لگام زرین در برابر اردوی افغان سراپرده ها و چادرهای پوش رنگین برپا کردند»^۵ و در اولین برخورد، شکست نصیب این سپاه زراندد شد و «افغانه ۲۵ هزار تومان زر مسکوک از لشکر قزلباش گرفته به اردوی خود نقل کردند»^۶ و این سپاهیان با سربازانی می جنگیدند، که «اکثر با گندم برشته غذای خود را تکافو میکردند... کرباسهای رنگین به تن داشتند، و در گل و باران کفششان را در می آوردند که ضایع نشود»^۷ و در دلیری و اطاعت نیز چنان بودند که وقتی «مردی افغانی که یک دستش در جنگ افتاده بود، وادارش کردند که با دست دیگر بجنگد»^۸.

میتوان مقایسه کرد این سپاه را با سپاه شاه سلطان حسین که به قول مرعشی «امراء درین زمان به سبب تن پروری و راحت طلبی دست از فضیلت برداشته بودند»^۹.

با این کیفیت، باید قبول کرد که شکفتگی اقتصادی و ثروت بی پایانی که از واسطه عهد صفوی به بعد در اختیار سپاهیان و قزلباشان قرار گرفت و اختصاصی شدن مقامات و مناصب و مستمری ها و به طور کلی درآمد

**بوی باروت
یا عطر؟**

- ۱- شاردن، ج ۸ ص ۲۲۵ ۲- عالم آرای نادری ج ۱ ص ۵۲ ۳- روضه الصفا ج ۸ ص ۵۰۲ ۴- مینورسکی، سازمان اداری صفویه بنقل از زبدة التواریخ، ص ۲۳۰
- ۵- فارسنامه ناصری ص ۱۵۹ گفتار اول ۶- منتظم ناصری ج ۲ ص ۲۵۵
- ۷- منتظم ناصری ج ۲ ص ۲۴۳، در فارسنامه ناصری هم آمده است که «جماعت افغان با لباس های چرك پاره پاره و اسب های لاغر و زین های شکسته و لگام های گسسته، بی سایبان، با چهره های آفتاب دیده مستعد جنگ بودند» (ص ۱۵۹) ۹- مجمع التواریخ ص ۳۷

مملکت، کار را به آنجا کشاند که می‌بایست منتظر واقعه سقوط صفویه بود، واقعه‌ای که در دوران تاریخ ایران و غیرایران به کرات نمونه‌های آنرا می‌توان دید و آن نتیجه بلای تجمل و تعیش و ثروت و غنای پیکران و آسودگی و تن‌پروری است^۱. مردم اصفهان و سپاهیان زمان شاه سلطان حسین دیگر آن جنگجویان عهد شاه اسمعیل و شاه عباس اول نبودند، در واقع از تیپ مردم سی‌باریس شده بودند^۲ که عدم توازن ثروت و تعادل سرمایه، آنان را تن‌پرور کرد و اغلب بجای جوشن‌جنگ، پالتو پوست سمور پوشیدند و خانه‌ها را با گچ‌بریهای زیبا آراستند و بجای باروت و پهن^۳ نافچه‌های مشک و عنبر در قفسه خانه‌ها جای گرفت و یکی از ارقام مهم وارداتی آن زمان مشک و عنبر بود و به قول شاردن نافچه‌های مشک و عنبر زنان و مردان از آن استفاده

۱- یکی از سیاحان نوشته است در عروسی پسر شاه عباس دوم، آنقدر خوانچه طلا و ظروف طلا و تنگ طلا و کاسه‌های طلا و آفتابه‌لک‌های طلا دیدم که تا ندیده بودم گمان نمی‌کردم که در دنیا اینقدر طلا باشد... شاردن گوید در قلعه طبرک ۶۰۰ جیقه الماس دیدم، در میانه من و خزانه دار اینقدر فیروزه پیاده ریخته بود که ما یکدیگر را نمی‌دیدیم. (نقل از سرگذشت مسعودی ص ۱۸۰)

۲- مردم سی‌باریس، مردمی افسانه‌ای در اساطیر اروپائی و یونانی بوده‌اند، و چنان به تن‌پروری خو کرده بودند که گویند یکی از اهالی سی‌باریس، یک روز متوجه شد که غلامی مشغول هیزم شکستن است، مرد سی‌باریسی از دیدن منظره هیزم شکستن عرق کرد؛ یکی دیگر از مردم سی‌باریس به دوستش حکایت میکرد که دیشب را به خواب نرفته بود، و وقتی علت را از او پرسیدند، او گفت:

دیشب مقداری برگ گل سرخ در بسترم پراکنده بودم که معطر شود، اما چون یکی از برگ‌های گل تا خورده بود، از برآمدگی آن خواب بچشم من نیامد!

۳- این عبارت «باروت و پهن» را از خود نساختم، شنیده‌ام وقتی رضا شاه فقید - که خود نیز با چند تن قزاق توانست بر سپهدارهای سپه ندیده و سالار لشکرهای بی لشکر در سحرگاه سوم اسفند ۱۲۹۹ پیروزی یابد - خود هنگام پادشاهی، وقتی به اصفهان رفت تا از سر بازخانه بازدید کند.

فرمانده لشکر آن روز، قبل از ورود شاه، کارها را کاملاً رو برآه و سر بازخانه را مثل دسته گل کرده بود و برای اینکه نشان دهد که تا چه حد در نظم لشکر و نظافت افراد جدیت و مراقبت دارد، دستور داده بود که مقداری عطر و گلاب در آسایشگاه‌ها پاشند؛ رضا شاه هنگام بازدید از آسایشگاه‌ها از استشمام بوی تند عطر و گلاب متعجب شده و می‌پرسد این بو از کجاست؟ فرمانده لشکر میگوید: قربان سر بازان ما بقدری نظیف و پاکیزه‌اند که همه روزه خود را با عطر معطر می‌سازند.

رضا شاه سخت بر آشفته شده و با عصبانیت میگوید... عطر چیه؟ سر باز باید بوی «پهن» و دود باروت بدهد. سر بازی که بخود عطر بمالد بدرد رقاصی می‌خورد نه سر بازی.

(از مجله خواندنیها)

می‌کرده‌اند (مشك و غنبری که يك بار دیگر هم در تاریخ ایران سلطنت خاندانی را بنیاد داده بود) ۱
این مشك از تبت چین می‌آمده و شاردن در مورد استعمال آن گوید :

«در کیمیات دارویی آن برای تحريك تمايلات جنسی و عاشقانه و تقویت بنیه و غیره
بکار میرود و زنان شرق (جسارت است که این نکته را بازگویی کنم) ازین مشك برای زایل کردن
بوی بد اسافل اعضاء (زهدان) استفاده میکنند ، برای این منظور همیشه يك نافه آهو پیش
خود دارند ، وقتی که بوی بدی پیدا شود ، مشك را از کیسه خارج می‌سازند و در يك قطعه پارچه
سفید و ساده‌ای که به مثل کیسه عادی دوخته شده می‌گذارند و آنرا به جائی می‌نهند که ذکرش
خارج از نزاکت است ۲».

همه این تفنن‌ها و تجمل طلبی نتیجه ثروت‌های بیکرانی بود که طی سالها حکومت
برای طبقه‌ای خاص فراهم شده بود ، بدون اینکه قانون «از کجا آورده‌ای؟» و «من این»
پرسشی از آنان کرده باشد . علمای اقتصادی گویند «وقتی ثروت به‌طور نامتعادل در دست
طبقه‌ای ماند ، طبع تجمل‌پرستی در آن طبقه تقویت می‌یابد ، و در چنین موردی مالیات بستن
به اشیاء تجملی و جلوگیری از مصرف آن نیز بی‌نتیجه است ، زیرا آنکه روحیه تجمل‌پرستی
یافت ، هر چه جنس مورد نظرش گرانتر باشد ، غریزه او را بیشتر تشفی خواهد کرد و کالایی
را که دهها تن نمی‌توانند با سرمایه خود بدست آورد ، يك نفر به بهای قابل پرداخت آن
چندتن ، کالای مورد نظر را تصرف خواهد کرد ... آنانکه پول بی‌حسابی بدست می‌آورند
برای خرید کالاهای مورد نیاز خود تقریباً به هر قیمتی که پیشنهاد شود حاضر خواهند بود و
قیمت محصولات تا حدی تحت تأثیر این قدرت بی‌حساب قرار می‌گیرد و قیمت‌ها بالا میرود
و لاجرم تا دینار آخر کسانی که درآمد کمتری دارند به مصرف خرید کالاهای مورد نیاز میرسد
و آنانکه درآمد ناچیزی دارند با سختی معیشت روبرو می‌شوند ... در حالی که اگر ثروت
در يك جامعه در حد متعارف عادلانه تقسیم شود ، و حداقل زندگی افراد تأمین گردد ، افراد
کمتر به کالاهای تجملی و خریدهای زائد روی می‌آورند ۳»

از سولون تا نهر

بنابر این شاید نهر و نیز ، پس از استقلال هند ، حق داشت که اظهار
وحشت کند از اینکه دست هندی در خریدها بیشتر باز شود و همیشه
می‌گفت : «من آرزو نمی‌کنم که هر فرد هندی دارای یخچال و

۱ - در روایات آمده است که وقتی یزدگرد سوم به آسیا پناه برد ، ماهوی سوری کس
فرستاد تا در آسیا او را به چنگ آورند ، یزدگرد از ترس مأمورین در زیراب آسیا پناه برد ،
مأمورین هر چه جستند او را نیافتند ، وقتی میخواستند از در خارج شوند متوجه بوی خوش
عطر شدند ، به آسیابان گفتند : اینجا بوی عطر می‌آید و البته تو نباید چنین عطری استعمال
کرده باشی ، از کیست ؟ بالاخره همان بوی عطر سخن چین شد و آنان را به پناهگاه یزدگرد
راهنمایی کرد ، بو کشیدند و تا کنار زیراب رفتند ، در آنجا گوشه قبای یزدگرد که به عطر
آلوده بود از زیر آب بیرون مانده بود و حال آنکه خود یزدگرد از ترس خود را در آب نهفته
بود ، پر جامه‌اش را گرفتند و بیرون کشیدند و او را کشتند . (اخبار ایران از ابن اثیر ترجمه
نگارنده ص ۲۰۳) . واقعاً عجیب است که آدمی که صدها فرسنگ از پیش عرب می‌گریخته تا
آخرین لحظه چگونه بود که از استعمال عطر نمیتوانسته خودداری کند ؟ ۲ - شاردن ،

ج ۳ ص ۶۸ ۳ - از مقالات دکتر حبیب چینی در روزنامه اطلاعات

تلویزیون و اتومبیل و غیره و غیره شود.^۱
 با این مقدمات ، روزی که شاه سلطان حسین پیر پنجاه شصت ساله پشت سر محمود
 ۲۱ ساله راه افتاد و او را به کاخهای صفوی وارد کرد و کلید کاخها را به او سپرد ، برای دهمین
 و شاید صدمین و هزارمین بار ، قول سولون - متفکر بزرگ یونانی - در باب ارزش اجتماعی
 و سیاسی طلا و قدرت پول ثابت شد . گفته اند :
 روزی سولون با کرزوس پادشاه ثروتمند لیدی در انبارها و خزائن سلطنتی به جستجو
 و گشت مشغول بود . کرزوس ، شمشهای زر و کیسه های سکه طلا را با و نشان می داد و سولون از
 وجود اینهمه طلا در تعجب بود ، کرزوس که تعجب سولون را دید به او گفت :
 - با وجود اینهمه طلای ناب ، آیا کسی را بالاتر از من خواهی یافت و آیا کسی ممکن
 است بر من تسلط پیدا کند ؟

سولون با کمال سادگی جواب داد :- آری .
 کرزوس با تحیر پرسید : چطور ، کیست که بتواند بر صاحب این همه طلا پیروز شود ؟
 سولون جواب داد : آنکس که بیش ازین طلاها ، آهن داشته باشد ...

پایان

۱- از سخنرانی محمد علی اسلامی ندوشن ، مؤسسه تحقیقات اجتماعی ، بهمن ۱۳۴۲

از : عبدالحسین سنپتا
 اصفهان

بیاد رابرت کندی

بر آستانه امید بد «رابرت کندی»

که تیر خائن مزدور ناامیدش کرد

براه «جان کندی» خواست چون قدم بنهد

همان که «جان کندی» را بزد، شهیدش کرد

چو خون سرخ بر خساره سپیدش ریخت

جهان به پیش «لوتر کینگ» رو سپیدش کرد

پدید تا نکند راز جنگجویان را

دریغ ! جنگ طلب کشت و ناپدیدش کرد

دکتر محمد حیدر شیدی

استاد دانشگاه - سرپرست لغت نامه دهخدا

چند هفته در کُتور اردن

-۲-

روز دوم ورود به عمان روز جمعه بود جناب آقای قدراتو بمبیل خودشان را فرستادند و برای ملاقات ایشان بمحل سفارت رفتم. پس از دیدار گرم و محبت فراوان ساعتی بعد عازم «زیزیا» یا «جیره» شدیم.

«زیزیا» در مسافت ۲۵ کیلومتری جنوب غربی عمان قرار دارد. در این محل وبامر مؤکد شاهنشاه آریامهر بهزینه سازمان شیر و خورشید ایران شهرکی ساخته‌اند، که با خانه‌های يك طبقه مسجد، دبستان، با خیابان بندی و میدان زیبا بنا شده است. خیمه عده‌ای بالغ بر پنجهزار تن از آوارگان در همانجا برپاست که پس از پایان ساختمان باید در آن خانه‌ها ساکن شوند. این آوارگان که مردم اردن بآنها «نازحین» میگویند در نقاط مختلف این کشور با عده‌های پنجهزار تن و بیشتر و کمتر ساکنند و زیر خیمه‌ها بسر می‌برند. این آوارگان از روزیکه تصادم بین اردن و اسرائیل آغاز شده است بتدریج از منازل خود رانده شده‌اند و به قسمت شرقی اردن آمده‌اند. و در «زیزیا»، «جرش» «عجلون»، و نقاط دیگر بسر می‌برند. آوارگان زندگانی رقت‌باری دارند. بهر خانوار جیره معینی از آرد و آذوقه‌های دیگر داده میشود. زندگانی چادرنشینی برای اینان مشکلاتی تولید کرده است.

اطفال این آوارگان نمیتوانند از تحصیل منظم برخوردار شوند. تأمین بهداشت آنان بخوبی میسر نیست. دولت شاهنشاهی ایران در عمان دوهیات پزشکی دارد يك هیئت در زیزیا بسر می‌برند هیأت دیگری هم در (صلت) که شهری در دوازده کیلومتری



سردر مسجد - از ساختمان‌های شیر و خورشید سرخ ایران



خیابان اصلی مقابل عمارات عمومی
(از ساختمان‌های دولت شاهنشاهی ایران)

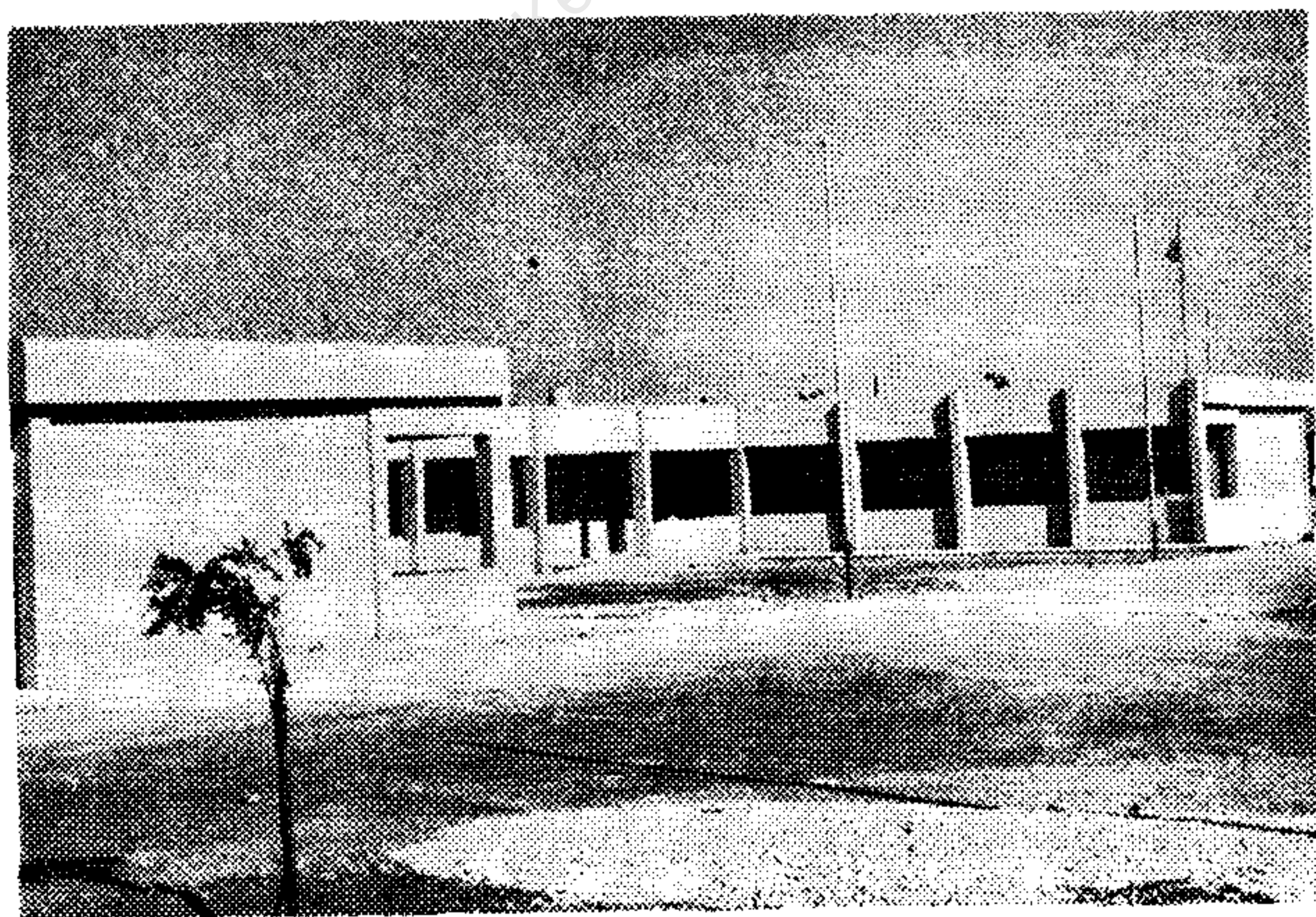


شمال عمان است و در آنجا بیمارستانی از طرف شیر و خورشید سرخ ساخته شده است. مراقبت دائمی سفارت ایران و حسن سلوك شخص سفير موجب سرعت پیشرفت کار ساختمان شده است. ساختمان (زیریا) موجب سربلندی و غرور هر بیننده ایرانی است و دیدن آن اثری عمیق در من گذاشت. متأسفانه فرصت نشد بیمارستان (صلت) را ببینم. سرانجام رئیس دانشگاه عمان بوسیله وابسته مطبوعاتی سفارت از ورود بنده اطلاع یافت و قرار ملاقات مابرای روز دوشنبه دوازدهم فروردین گذاشته شد. (روز یکشنبه اول محرم و تعطیل رسمی کشورهای عربی است).

روز دوشنبه دوازدهم فروردین ساعت ۹ بامداد باتفاق آقای صبری وابسته مطبوعاتی سفارت شاهنشاهی بدیدار آقای رئیس دانشگاه عمان رفتم. آقای دکتر ناصرالدین اسد استاد دانشکده ادبیات و رئیس دانشگاه مردی ادیب، خوش بیان، متواضع است، بعربی فصیح بخوبی و بارعایت قواعد نحوی سخن میگوید. دانشگاه عمان نو بنیاد است. بیش از پنج سال از تأسیس آن نمیگذرد. تنها سه دانشکده دارد: ادبیات، علوم، اقتصاد و تجارت. دانشگاه بمساحتی بیش از یکمیلیون و دویست هزار متر است و در مسافت هفت کیلومتری شمال غربی عمان قرار دارد. چون این زمین سالها پیش مدرسه کشاورزی بوده است، درختهای بسیار در



خیابان غربی بامساکن - از ساختمان های شیر و خورشید سرخ ایران



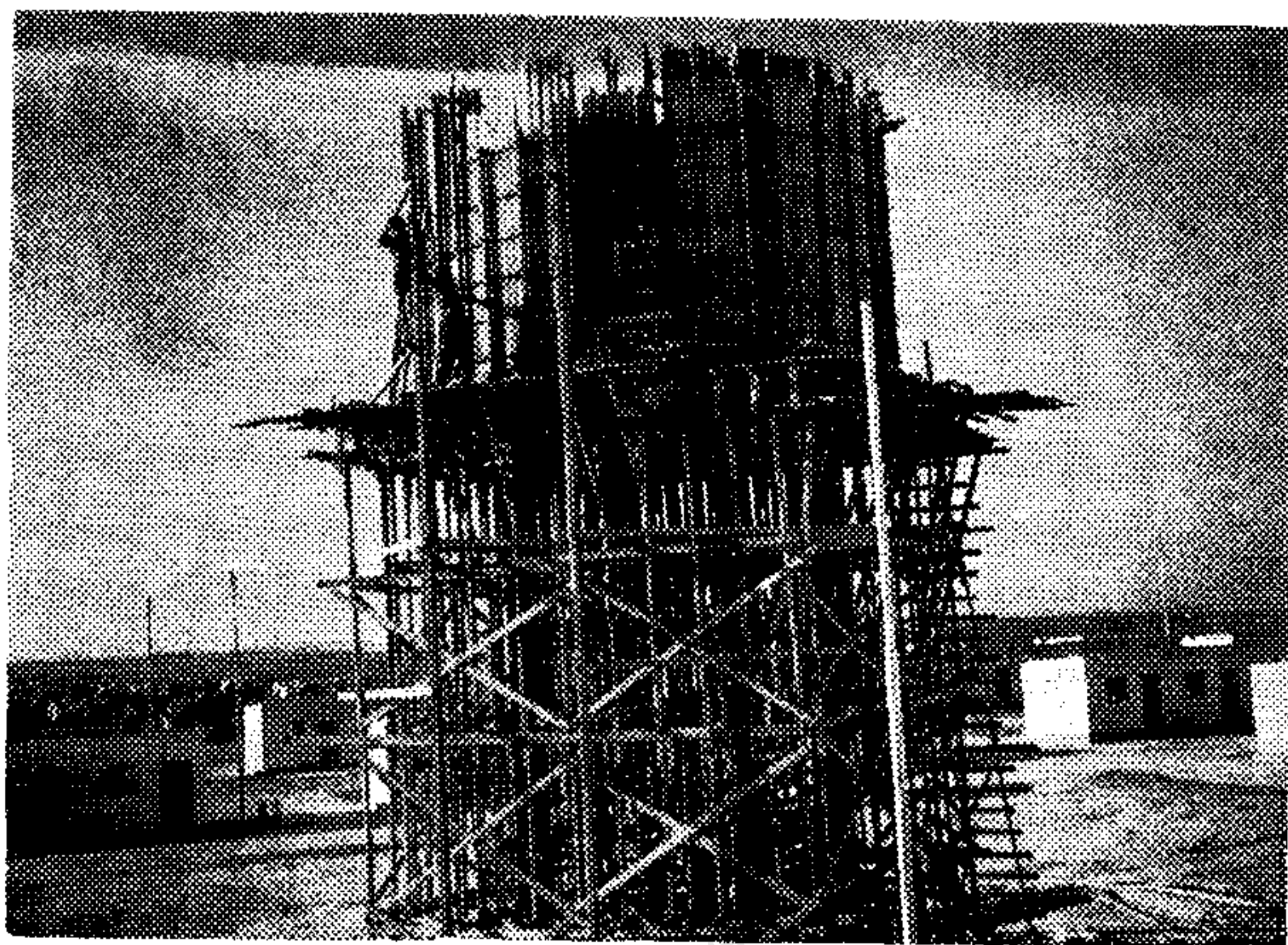
دفتر اداری اردوگاه (ساختمان شیر و خورشید سرخ)



آن کاشته‌اند و امروز سرسبز شده است. در سال تحصیلی جاری ۱۶۶۴ تن پسر و ۵۴۳ تن دختر در این دانشگاه تحصیل می‌کنند. کتابخانه دانشگاه متجاوز از سی و پنج هزار کتاب دارد اما در این کتابخانه فقط یک جلد کتاب فارسی دیدم و آن هم دیوان خاقانی بود!

از امروز رسماً مهمان دانشگاه عمان هستم. رئیس دانشگاه پرسید می‌خواهید کجا برای شما اطاق آماده کنیم. گفتم من دانشجویی بیش نیستم و جای طالبان علم در مدرسه و نزد طلاب است می‌خواهم با برادران خود باشم تا بیشتر یکدیگر را بشناسیم. گفتم این درخواست را نمیتوانیم بپذیریم زیرا اطاقهای باشگاه چنانکه باید مجهز نیست. هر چه گفتم مقید به تشریفات نیستم نپذیرفتند. سرانجام در مهمانخانه سیلکت در جبل اللوئیده منزل کردم. این مهمانخانه نزدیک کلیه الاسلامیه یا دانشکده دینی است و مسجد نوساز بزرگی هم دیوار بدیوار دانشکده ساخته‌اند. عصر همان روز به مسجد رفتم چند جوان، کتاب در دست در صحن مسجد راه می‌رفتند و درس حاضر می‌کردند یا بقول آن دانشمند ظریف حکمت مشاء می‌آموختند!

چون تازه وارد بودم نگاه‌های کنجکاوانه خود را بمن دوختند. یکی پیش آمد با هم سلام و احوالپرسی کردیم دیگران هم نزدیک شدند. پرسیدند کجائی هستی و چه دینی داری؟ گفتم ایرانی و مسلمانم. گفتند پس باید شیعه باشی، چون شنیده‌ایم ایرانیان



ساختمان برج آب نیمه تمام



چادرهای پناهندگان پیش از ساختمان اردوگاه



شیعه مذهب هستند. گفتم آری. پرسیدند همه مردم ایران شیعه مذهبند؟ گفتم نه عده‌ای هم سنی هستند و اندکی یهودی و نصرانی و زردتشتی‌اند اما مذهب رسمی کشور ما شیعه است.

باید عرض کنم تا آنجا که تحقیق کردم در سراسر عمان شیعه منحصر بکارمندان سفارت شاهنشاهی ایران است. بعید نیست یک دو خانوار دیگر هم در عمان شیعه مذهب باشند، اما آنچه مسلم است مانند سوریا و لبنان همبستگی و تجمع برای اقامه مراسم مذهبی ندارند. بسیاری از مردم عمان شیعه ایرانی را جز آنچه هستند و بطریق دیگر می‌شناسند.

در توضیح آن باید بگویم که در حدود شصت سال پیش یعنی در ۱۳۲۲ هجری قمری بر اثر فتنه یزد و آشوبی که جلال الدوله براه انداخت گروهی از مردم یزد از پیروان عبدالبهاء عباس معروف به عباس افندی به عکا رفتند. در آن روزگار عکا جزء متصرفات دولت عثمانی بود. عباس افندی محلی را بنام (عدسیه) از حکومت عثمانی خرید و این مهاجران را در آنجا جای داد و آنان بکشاورزی و کارهای دیگر پرداختند و اندک اندک در آنجا برای خود زندگی و سروسامانی ترتیب دادند. میدانیم که عباس افندی در کشور عثمانی خود و پیروان خویش را دسته‌ای از شیعیان اعتدالی می‌شناساند

که بخاطر دوستی با خلفای راشدین از ایران رانده شده‌اند. با سابقه‌ای که عثمانیان از دوره شاه اسماعیل داشتند پیدا است که این سخن خوب بجا می‌افتد بخصوص که خود او مرتب در جمعه و جماعت مسلمانان حاضر می‌شد. و بدین ترتیب فلسطینیان او و پیروانش را شیعه دانستند و گمان کردند که مذهب شیعه ایرانی همین مذهب است.

باری دوستان تازه کم کم بمن انس گرفتند. باهم روی زمین نشستیم. گفتند خوب شد مدتها بود پرسش‌هایی درباره ایران و شیعه داشتیم حالا فرصت بدست آمد. از پرسش‌های مذهبی بیمی نداشتیم زیرا سالها پیش در بغداد و بصره و دیگر شهرهای سنی نشین با این سئوال‌ها مأنوس شده بودم. می‌ترسیدم باز داستان گله‌گذاری که همه جا مسأله روز بود پیش آید. خوشبختانه سخن با مسائل مذهبی آغاز شد و این را بفال نیک گرفتم.

یکی گفت راست است که شما شیعه‌ها می‌گوئید جبرئیل هنگام ادای رسالت پروردگار اشتباه کرد و بجای اینکه بخانه علی بن ابیطالب برود بخانه پیغمبر رفت و بخاطر همین است که شما بعد از هر نماز سه بار دستها را بلند می‌کنید و می‌گوئید «خان-الامین» (جبرئیل خیانت کرد) ! من گمان می‌کردم همچنانکه قرن‌هاست از حکومت صفویه و عثمانی می‌گذرد و به نسبتی که ما از دوره شاه اسماعیل و شیبک‌خان دور شده‌ایم این پندارهای نادرست نیز ریشه کن شده و یا اثر آن از بین رفته و علم جای تعصب را گرفته است. ولی خیر، عقایدی که بر پایه مذهب باشد با شیر اندرون رود و با جان بدر آید، یادم آمد یکی از دوستان می‌گفت پانزده سال پیش در قاهره در محفلی بودم از من پرسیدند کجائی هستی. گفتم ایرانی و شیعه. جوانی فارغ التحصیل دانشکده حقوق آنجا بود در تمام مدت به سرم نگاه می‌کرد. وقتی بیرون آمدیم دوست مصری من گفت میدانی چرا این جوان به سر تو نگاه می‌کرد. گفتم نه. گفت به اینها از کوچکی یاد داده‌اند که شیعه‌ها شاخ دارند تو که گفتی شیعه هستی می‌خواست به بیند ساخت کجاست ! خدایا حالا جواب این لیسانسیه علوم دینی را چه بگویم و چگونه او را بخطای وی متوجه سازم. گفتم این سئوال شما بهمان اندازه درست است که يك شیعه عامی از شما بپرسد راست است شماها هم دم دارید! تعجب کرد. گفتم برادر، غرابت سئوال تو برای من کمتر از سئوال من از تو نیست. من از شما دانشجویان روشنفکر انتظار نداشتم مثل پیرزنهای چهارصد سال پیش فکر کنید کمتر زحمتی که باید بخود بدهید

اینست که اعتقادات صدوق یا کتاب اصل الشیعه کاشف الغطاء یا المراجعات شرف الدین را مطالعه فرمائید . گفت اصل الشیعه کاشف الغطاء را خوانده ام . گفتم پس تصدیق کن که سئوالت بیجا بود .

جوان دیگری موضوع بحث را برگرداند و سخن اسرائیل را بمیان کشید و گفت شما درباره ما چه نظری دارید . گفتم آنچنانکه مسلمانی معتقد بخدا و رسول میاندیشد . هر مسلمانی بالطبع از اینکه برای نخستین بار در تاریخ اسلام بانگ اذان در مسجد الاقصی متوقف میگردد آزرده است . شهرهای مقدس فلسطین از آن عرب نیست بهمه مسلمانان تعلق دارد . بنابراین ماهم مثل شما از این پیش آمد نگرانیم و پیروزی شمارا آرزو داریم .

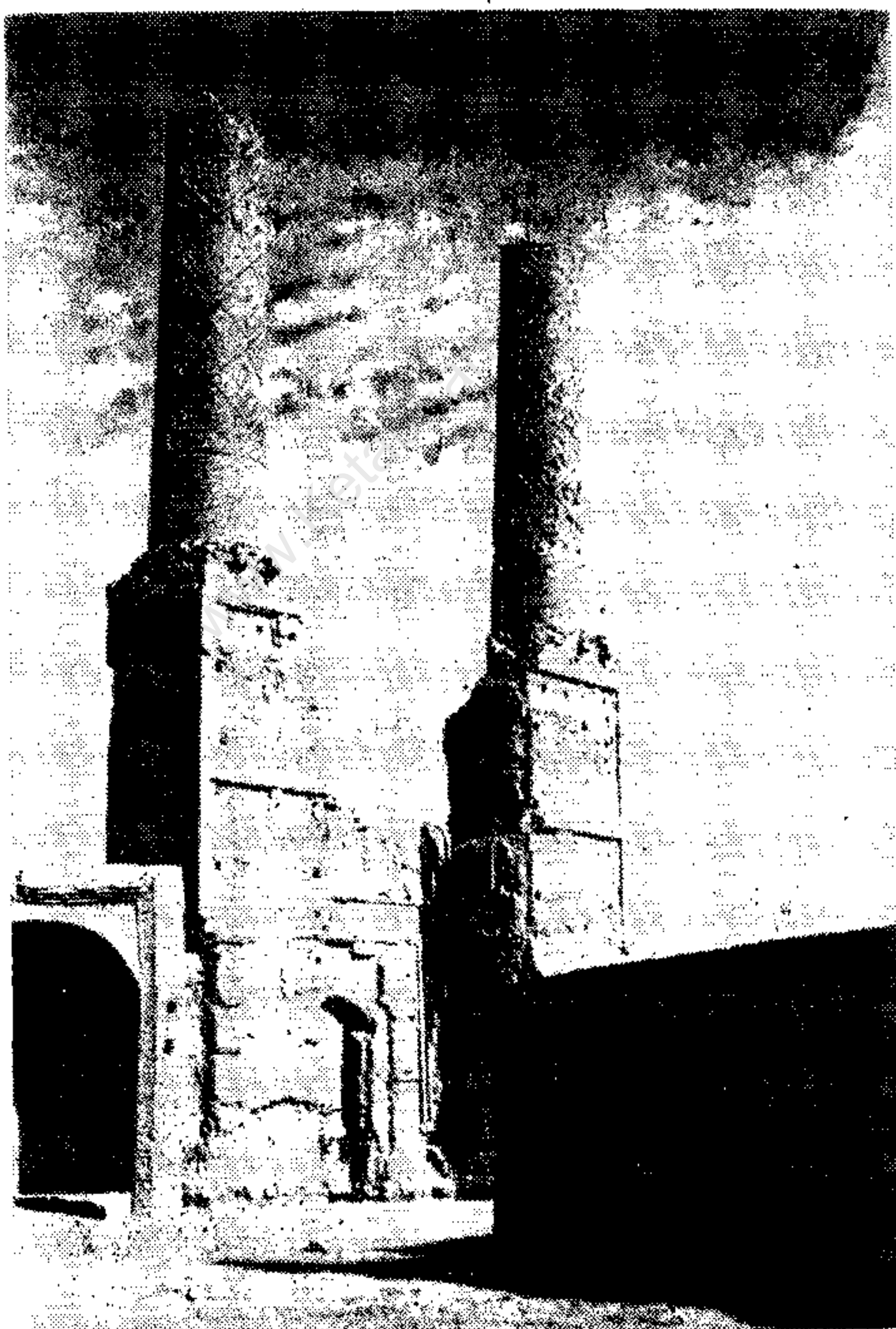
سئوال دیگر این بود که آیا ایرانیان نماز را بفارسی میخوانند؟ گفتم تاروی که من در تهران بودم هنوز دامنه نهضت فارسی گوئی به نماز و قرآن نرسیده بود و خوشبختانه قرآن کوچکی همراه داشتم نشان دادم و دیدند بعربی است . کم کم نگاهها و چهرهها دوستانه گردید . آثار محبت توأم با شرم زدگی در قیافه آنان خواندم . پرسشها فراوان بود ولی وقت میگذشت . قرار گذاشتم شبهای دیگر در همین مسجد بیاثیم و باهم گفتگو کنیم .

پانزدهم فروردین ماه شورای دانشکده ادبیات برنامه سخنرانی مراتصویب کرد . قرار است هر هفته دو سخنرانی در تالار دانشکده ادبیات ایراد شود . روز شنبه هفدهم فروردین ماه ساعت ۱۰ صبح باتفاق رئیس دانشکده و چند تن از استادان به تالار سخنرانی رفتم . از قدرت پروردگار حتی برای نمونه يك دانشجو هم حاضر نبود . رئیس دانشکده پک رشد و مخلص هم از او بدتر ، نگاهی بهم کردیم که در آن هزار معنی نهفته بود ! من بیشتر از این تعجب میکردم که چرا حتی يك مستمع هم نداریم . باز اگر يك دوتن بودند میگفتم دیگران علاقه نداشته اند ... خوشبختانه نگرانی زیاد طول نکشید معاون دانشکده رسید و کاشف بعمل آمد که آگهیها را آخر روز پنجشنبه الصاق کرده اند روز بعد هم جمعه بوده و دانشجویان مطلع نشده اند و در نتیجه کسی از منبر امروز ما خبر نداشته است . دومین سخنرانی میبایست روز نوزدهم که مصادف با عاشورا است ایراد شود منبر امروز را برای آن روز ذخیره کردیم تا به بینیم بعد چه پیش میآید . باقی دارد

گشتی در خاک یزد

-۳-

باری، پس از راندن چهارده فرسخ دریابان و کویر (بجای بیست فرسنگ شاهراه) به ابرقو رسیدیم. ابرقوشهری است که مخصوصاً در قرن هشتم اهمیت بسیار داشت. جزین چون این شهر در دوران درازی بر سر راه ابریشم بود و کاروانهای حله از آن عبور می کرد تجارتش



منار نظام الملک

رونق داشت . امروز شهر کی است و کم مایگی یافته . چندان که در مثال جای از نامناسب و دور افتاده ابرقورایاد می کنند اما جایی آرام و دلپذیر و پراز سنت است .

بقایای آثار قدیمه و دیدنی در شهر و اطراف آن نسبت بدان مقدار که در کتب ذکر شده و با توجه به اهمیت سیاسی و تجاری قدیم شهر کم است ، یعنی اکثر آنرا از بین برده اند یا حوادث و گزند



سرو بزرگ و مجلل ابرقو

باد و باران آنها را به فنا کشانیده . حتی حدود پانزده سال قبل حاکم ناپخته وقت بنای پرآرایش و منقش مشهور به طاووس را که مقبره یکی از ملوک و از قرن هشتم باقی بوده به آب بست و ویران ساخت و همان کاری کرد که مغولها می کردند ، و ما آن قوم را خونریز و بی تمدن می خوانیم و لعن می کنیم !

نیمروز اول مسجد عظیم جامع ، گنبد سیدون ، بقعه طاووس الحرمین ، مسجد حاجی

کمال ، امامزاده احمد ، قطبیه را (که بقعه‌ای بوده) دیدیم . شب در سرای مردی مهمان . نواز و مطلع خسبیدیم و صبح گردش و گشتمان را در شهر ادامه دادیم و به سیدون یاسید گل سرخ (که حتماً مزاری یکی از ملوک محلی بوده) و دو منار مدرسه نظام الملك و مساجد شهر و سرو عظیم و باوقار و پیرسبز پوش سر کشیدیم و عکس برداشتیم . پیرسبز پوش که آنجا را پیر حمزه هم می گویند تازه از زیر پنجه‌های بی هنر تعمیر کار در آمده بود . چون اداره باستانشناسی خواسته است که تعمیر کی بکند مقداری گاه گل زمخت بد رنگ را به طرز کثیفی در اطراف ظریف ترین گچ بریهای قرن ششم مالیده اند و بر آستی بر چنین بی ذوقی و بی هنری و بی علاقه‌ی آفرین و صد آفرین باید خواند . در کنار سرو هم خاکستر آتشی تازه دیدیم و حکایت از آن می کرد که مأمور و حافظی ندارد . حتماً اداره جات دولتی ، می گویند که این سرو بنا بر تخمین علمی چهار هزار سال از عمرش گذشته و صدمه‌ای ندیده ، پس حالا هم عیبی نمی کند ! اما بر سازمان حفاظت آثار ملی فرض است که دور تا دور این سرو زیبا و کهن را با نرده آهن محدود و محصور کنند و اگر چه در جای پرتی قرار دارد راهی برای آن بسازند . چون دکتر محمود مهران خود دوستدار و دلسوز آثار قدیم است امید بسیار داریم که چنین لطفی را در حق درختی با حشمت و جلال که از عظیم ترین درختان شاداب و سرزنده این مملکت است فوراً اعمال فرماید .

بجز شهر ابرقوه به آبادیهای دوسوی شمال و جنوب آن رفتیم . یعنی از یکسوی به آبادیهایی که بر سر راه قدیم بوانات واقع می شود و در یکی از دهات آن بنام **هک** بقعه سنگی بلندی به نام گنبد سنگی دیدیم که در عهد مغول ساخته شده . در هک و مهر آباد که ده مجاور آن است از دو مسجد جامع ویرانه قدیمی دیدن کردیم . در مسجد مهر آباد يك قطعه گچ کاری کهنه با نقش کهنه از اواخر سلجوقی هنوز باقی است . هر دو مسجد تقریباً به تل خاکی بدل شده ، چون خمیر مایه بنای هر دو گل و خشت بوده است .

شب دیگری در ابرقو ماندیم تا بتوانیم که از سوی دیگر شهر قسمتی از راه قدیم ابرقو به اصفهان و دورباط قدیمش را ببینیم . ابتدا به گنبد عالی و کوه صفه و **بی بی سارا خاتون** که از بناهای کهنه شهرست سر کشیدیم . گنبد عالی از نفائس هنر و عظمت ساختمانی قرن پنجم است و تعجب است که هنوز پا بر جا است . مقبره‌ای است هشت ضلعی ، بلند و خوش طرح و کاملاً تحت تأثیر معماری شمال ایران . چیزی است نظیر برج رادکان و مقبره قابوس و جز اینها . بحقیقت جواهری است که بر سر کوهی درخشان است و تارك شهر را زینت داده . اینجا هنر و ظرافت با صلابت و تیرگی درهم شده و این بنای عالی را وسیله « جلب سیاح » کرده است .

نیز به « مسجد بیرون » رفتیم . مسجدی است که بیرون شهر افتاده و روبه ویرانی است . آنچه در آن تاریخی و قابل ذکر و ثبت است يك کتیبه نسخ خوش به کاشی معرق منصوب بر پیشانی درگاه آن است که قسمتی از آن را موقوفه خواران شکسته و نابود کرده اند ، زیرا تمام متن کتیبه ذکر موقوفات و نام واقف و موضوع مصرف عوائد بوده است . به ستوده گفتم باز به سنت عمل کرده اند ! هر جا که وقفی بوده است خورده اند و برده اند ! متن باقی مانده این کتیبه و دیگر کتیبه هایی که دیده ایم ضبط کرده ام که در کتاب مستقلی طبع و نشر خواهد شد .

از آنجا به آبادیهای مغرب شهر رانديم . قصدمان « شهر سفید » بود که مردم آن را از عهد نوح می دانند ! آنجا مقداری آبکند و تپه های طبیعی است که در مسیر سیلابهای قرون واقع شده و نمای ویرانه ها و خرابه های قدیمی یافته است . نظیر این منظره در راه بم به زاهدان به میسزان وسیع تری دیده می شود که باد وسیل چنین وضع عجیبی را به وجود آورده است .

در راه چند آبادی کنار هم را دیدیم و به دور باطنی رفتیم که یکی به شهر هفت و دیگری هشت فرسنگ فاصله دارد. رباط اولی کهنه تر و کوچک تر و تمام از سنگ ساخته شده و روبه فناست و یازده اطاق با سقف گنبدی در چهار طرف داشته است. رباط دوم که آن را شاه نشین می گویند با این رباط يك فرسخ فاصله دارد و هزار متر مربع مساحت تقریبی آن و تمام سنگی است. اطاق و بنای زیادی ندارد و از مختصر ابنيه آن چیزی بجز دیوار و برجها بجای نیست. در کنار این رباط سه اطاق سنگی قدیم تر هست. این رباط و اطاقها باید از دوران سلجوقی و مغول و مربوط به دوران آبادانی راه قدیم اصفهان برابر قزو و شیراز باشد.

غروب از ابرقوبه سوی ده شیر حرکت کردیم. گذارمان از راهی است که میان کفه و کویر می گذرد. هیبت کویر گیرنده و سکوت خیزست. ترسی هم در دل آدمی زاد بر می انگیزد، خاصه به هنگام غروب. امروز که با اتوموبیل می گذریم چنین است. وای بر آن دوران که کاروان در يك روز بیش از شش فرسخ پیش نمی رفت.

از ابرقوتا ده شیر ده فرسخ است و هیچ نشان از آب و آبادانی نیست. در میان راه رباطی کوچک و گلی بنام خان سرخ بوده است که بکلی منهدم گردیده. ده سال قبل که از همین راه با ستوده و حافظ فرمانروایان گذشته بودیم بسیار خراب و کم آمد و رفت بود. حالا راهی منظم و خوب است. و این هم تمجیدی از اداره مبارک راه!

تاریک شده بود که از ده شیر راهی عبدالله شدیم. در دل شبی تاریک پس از سه بار راه کم کردن و پیش رفتن و باز گشتن، عبدالله را که در بن دره ای مخفی بود یافتیم و به خانه دهقانی ارجمند فرود آمدیم.

بامداد باران رحمت بر سر کویر خشک و کوهستان تافته بارید و طراوتی دیگر و زیبایی خاص و الوان مختلف به بیابان بخشید. عبدالله قدمتی ندارد. قلعه و قبرستانش قریب دویست ساله بود. سنگ قبرها سند این گفته است. از عجائب این محل درختان سنجد قطور است که جای دیگر سنجد بدین کهنگی و قدمت ندیده بودیم.

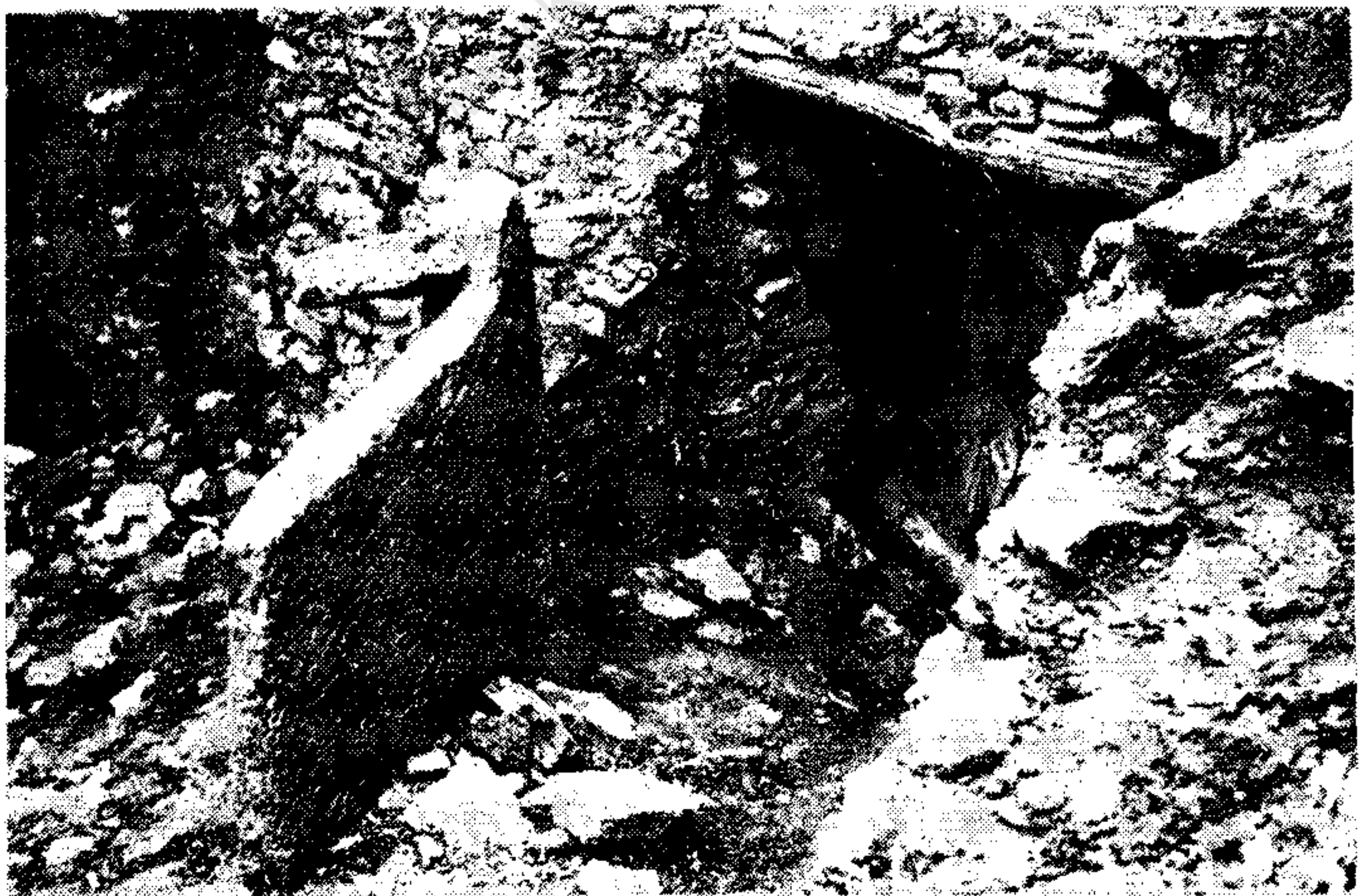
آبادی بعدشواز (بروزن غماز) نام دارد و سه فرسخ تا عبدالله راه است. این قریه هم در دل دره ای افتاده. اما آنچه از دور هویدا است و سر بر آسمان کشیده قلعه بزرگ و قدیم و خرابه آن است که بر تارک صخره ای بنا شده است و از دیدنیهای خاک یزد بشمار است. در ورودی قدیم قلعه از سنگ يك پارچه بزرگی است. قبرستان قدیمی آن با تخته سنگهایی که عمودی در خاک، در بالا و پائین هر قبر، فرو برده شده است نمائی و حالتی خاص دارد.

از شواز به شواز کهنه آمدیم که متروک است و جای زندگی مردم آنجا در قدیم درمناره بوده است و هنوز آثارش برجاست. در قبرستانش سنگ قبرهای قرن هشتم دیده می شود. آبادی بعدی گیلیک Giliok نام دارد و در تنگنا یعنی گلوی کوه است. شاید نامش هم مأخوذ از دگلوه است. آنچه نظرمان را بخود کشید حسینیه کنونی آن است که مدور و مسقف به گنبدی است.

از گردنه ای کوتاه گذشتیم و به نصر آباد قهستان (پیشکوه) رسیدیم. همانجا که سال گذشته آن را به تفصیل دیده بودیم و آنجا مزار عزالدین داود و امامزاده و مسجد دهکده دیدنی است. از همه مهمتر همانا مزار عزالدین داودست که نامش و کراماتش در کتب تاریخ یزد



قلعه شواز



درسنگی قلعه شواز

مندرج است . سنگ مزارش ظریف و به خطی خوش است .

از نصر آباد آهنگ ندوشن کردیم که شیر و ماستش معروف شهر یزد و د کتر اسلامی ندوشن همقلممان میان ادبا و نویسندگان طهران مشهور است . ندوشن بیست فرسنگ از یزد دورست و سالی چندست که خشکی آنجا را از رونق انداخته و شیر و ماست در آنجا حکم کبریت احمر یافته است . از آثار قدیم آن دو در چوبی کنده کاری قرن نهم هجری و یک منبر چوبی مشبك و مخطوط به سوره ای از قرآن بخط کوفی از قرن ششم هجری قابل توجه است و فرض است که باستانشناسی آن را از حوادث مختلف بر کنار آورد و به موزه یزد نقل دهد .



قبرستان عجیب شواز

یزدموزه ندارد ولی هر جا که این نوع آثار را جمع کنند آرام آرام موزه خواهد شد . لفظ موزه را هم اگر بتوان باید به گنجینه آثار تغییر داد . لفظ فرنگی اگر معادل دارد مناسبت ندارد که استعمال شود . بهر حال باید این نوع نفائس، که عتیقه بران و کهنه خران می برند و می خرند ، توسط دولت جمع آوری و ثبت و ضبط شود .

راستی اینجا بی مناسبت نیست چند کلمه درباره جمع کردن مجلدات یا اوراق مصاحف و کتبی گفتگو بشود که در مسجدها و بقعه ها و مقبره های شهرها پراکنده است و خروارها خواهد بود بنظر من باید اقدامی عاجل و عاقلانه کرد و این اوراق را که احیاناً در میان آنها از متون قدیم به دست خواهد آمد از نیش موریانه ربود و بررسی و بازبینی کرد تا آنچه به دردمی خورد به درستی تمام نگاهبانی شود در هر مسجدی از چنین اوراق و کتب بسیار دیدیم ...

کتابی در فن ترسل

دوست هنرمند و خطاطم آقای محمد زرنکار کتابی خطی در فن ترسل دارند که چون دارای سواد فرمانهائی از ناصرالدین شاه و اعیان و اکابر آن روزگار است در خور مطالعه و تحقیق است. بدینجهت مدتی برای بررسی و کتابشناسی آنرا به امانت از ایشان گرفتم و بدقت آنرا مطالعه کردم. ذکرى از نام مؤلف در آن نیافتم ولی از یادداشتهای صفحه اول و صفحه آخر و سواد نامه پادشاهان و اکابر و اعیان معلوم می گردد که این کتاب در شیراز نوشته شده است، و مؤلف در سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۹ آنرا در دست تألیف داشته. همچنین از ده برگ سفیدی که در آخر کتاب هست معلوم می گردد که کاتب آنرا با تمام نرسانده. متن کتاب ۲۲۱ صفحه ۱۲ تا ۲۲ سطری است که بخط شکسته و بقلم دو کاتب نوشته شده. اندازه هر صفحه ۱۶ × ۲۱ است. آغاز کتاب چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم - حبذا این بیاض دل آرا که تذرو رنگین پروبالی است که از جلد نگارین شهر پر نقش و نگار گشوده و طاوس پر خط و خالیست که در وقت گشودن از صفحات رنگین چتر ملون نموده مجموعه الفت پرداز است که شیرازه بند دلها گردیده ...
بر دو صفحه آخر سواد نامه ناصرالدین شاه به مسعود میرزا فرمانفرمای فارس که در موقع عزیمت بفرنگ نوشته مسطور است که من آنرا با سواد نامه دیگر ناصرالدین شاه که بمؤیدالدوله نوشته بعنوان نمونه در زیر می آورم:

۱

فرمان مبارك كه در ازاء خدمت بندر عباس شمشیر مرصع بنواب

اشرف والامؤیدالدوله مرحمت شده است

منت خدایرا عزاسمه و جل شأنه که باهتزاز نسایم مکارم سبحانی آغاز نصرت و حضرت حدائق داد، و دین و بهار دولت حضرت سلطانی را اول فروردین است. نسیم ظفر پیوسته از مهب و ما النصر الامن عندالله وزان، و گلزار شوکت خاقانی را بهار است بیخزان، شمشیر شاهر آسای شاهنشاهی را در فتح بلاد خاصیت ماه نو، و عسا کر نصرت مآثر را همه جا فیروزی و ظفر پیشرو است. غنچه آرزوی هواخواهان دولت بشبنم نسیم الطاف کردگار گل گل شکفته؛ و دیده امید فدویان حضرت بظهور فتوحات پی در پی جلا و روشنی پذیرفته. نهال آمال چاکران در بار همیون از رشحات سحاب عنایت گوناگون با الوان ازهار و اثمار کامکاری برومند، و نخل امیدشان از هبوب نسایم مراحم بتشریفات گرانبها سربلند است.
از جمله عم اکرم فرخنده شیم نامدار کامکار مؤیدالدوله طهماسب میرزا حکمران مملکت فارس که فارس همتش در مضامیر فدویت بر همگان بسبقت [ص ۱۷۳] گزین است. و گوهر

بصیرت اوراق لطافت سرش مثل افلاک سفید بر عرش سفید بر سر
ایک شمشیر خلع دار عشر الفاظش سر خمر در عروق لعل حشمت
مرادش از سره در غیر مرادش هم نقطه موهوم دهان حشمت از صفات
هر ایش سر زاری که در آتش جان در آتشیده محبوب رعایت از مرآت
بر سر آفتاب از هر دو شب سر بر روی که در عجب از رایت که در آینه
علم ندید و سعادتمند شد که ملک صراط از برام فعلش در طین حشمت و حشمت
طیبر که فایده کفر کلامش در قیود کائنات و اثر هر دو عالم در محض اول است
جاست بر سر سلاطین بر سر حشمت از حشمت طوطیان که در حشمت سر حشمت و در کتب او
سخن و سخن تمام نام اگر از سر است در کتبش و بر سر انداز در اوراق از الف کتبش شد و از بر سر زلال
هر شب در آفتاب کانی که بر سر کتبش است بر سر کتبش روح در لعل از سلاطین و زاری
عمد بر سر حشمت از سلاطین متبرکات اولاد و از سرینش در بر سر بر سر حشمت سر حشمت
در بین در هر کتبش که بر سر در کتبش صفا بر سر حشمت غلام حشمت در بر سر حشمت حشمت

استعدادش بمحاسن خدمت قرین ، دقایق خدمتگزاری را با حقایق جان نثاری توأم دارد و مراسم فدویت را با محاسن ارادت فراهم . در مقام چاکری و عبودیت و در طریقه بندگی و خدمت هرگز دست اقامت بآستین استقامت نکرده . و پای بدامن تغافل نیاورده . در ضبط مصالح جمهور و ربط مناهج امور و حفظ سرحدات و ثغور و تنظیم مهام مملکتی و تنفیذ احکام دولتی و تحصیل موجبات امنیت بلاد و ترفیه و آسایش کافه عباد و تقدیم خدمات دیوانی و تنسیق رسوم مملکت داری و مرزبانی مراقبات کافیه و اهتمامات وافیه و مجاهدات موفوره و مساعی مشکوره از او بظهور پیوسته . خاصه ، در حفظ و حراست بندرعباس و قرار و مدار امور آنجا با جناب امام مسقط حسن کفایت و فرط کفالت خود را ظاهر ساخته خاطر خطیر مرحمت تخمیر و ضمیر منیر و مهر نظیر سلطانی از طرز کاردانی و جان فشانی و وفور مراقبت خود در مهمات دیوانی راضی و خشنود داشته است .

در ازاء آن همه خدمت و زحمت و خدای آنهمه کفایت و مراقبت مستوجب شمول مرحمت مخصوص از جانب سنی الجوانب همایون ما آمد . لهذا در اوایل هذه السنه لوی ٹیل فرخنده دلیل يك قبضه شمشیر مرصع که از موهبت های خاص همایون است بافتخار عم معزی الیه مرحمت و عنایت فرمودیم؛ که زیب پیکر با اعتبار خود ساخته ، که در مراحل و بندگی بیش تر از بیش تر ساعی و جاهد باشد و مراتب فرط کفایت و درایت و مراسم و وفور ارادت و صداقت خود را در مهمات مرجوعه زیاده بر سابق ظاهر و آشکارا کند .

مقرر آنکه خدام دربار سپهر احتشام شاهزادگان و امراء و مستوفیان عظام عم معزی الیه را ببذل این مکرمت خدیوانه سرافراز دانسته توقیر و تبجیل و احترام او را در خور این مرتبه و مقام مرعی و منظور دارند . کتاب سعادت اکتساب شرح فرمان مبارک را در دفاتر خلود و دوام ثبت و ضبط نموده و در عهده شناسند .

سواد فرمانی که ناصرالدین شاه هنگام رفتن بفرنگستان بمسعود میرزا نوشته

فروزنده اختر برج سلطنت و شهریاری ، ارزنده گوهر درج خلافت و جهان داری فرزند اسعد ارجمند کامکاری ظل السلطان فرمانفرمای مملکت فارس که بتوجهات خاطر خطیر ملوکانه معرز و مخصوص بوده بداند که چون از مبادی جلوس ابد ما نوس تا کنون نهمت مآل (۹۱) و همت بلند ما بتمهید وسائل ترقیات این ملت و آبادی ملک و رعیت متوجه و مصروف است غالباً جهد و کوشش شخص همایون بحفظ اساس امنیت بلاد و آسایش خلق ایران حصر بود که بمزید امنیت و کمال فراغت خیالات بلند ما در ادای تکالیف ملک داری و رعیت پروری نتایج مفیده ظاهر کند ، و در این مقصود بزرگ که همه قسم افکار نافع و تدابیر نافذ بکار بردیم ، چنانکه بعموم خلق معلوم است ، در تأمین اطراف و حفظ حقوق ملت بعضی از منظورات ملوکانه حاصل بود و از این طرح و اسلوب می خواستیم زود تر منافع و فواید عمومی که در نظر داشتیم شایع گردد . چند ساله خشکی غالب ممالک ایران و یکساله قحط و غلای عام و فتوری که در زراعت و تجارت و معونه و ثروت این ملک بهم رسید موعده منظورات ما را خیلی ممتد کرد ، و در علاج این حال بتدابیر سریع و قوی محتاج شدیم . از جمله مصالح خیر اقتضا کرده است

چند ماهی بدول اروپ سفر کنیم ، و با سلاطین فرنگ که موافق عهدنامهها دوست قدیم این دولت قویمند بیواسطه تجدید عهد مودت نمائیم . و مقصود عمده از این مسافرت که بنفس نفیس همایون خود متصدی هستیم این است که علاوه بر فواید و مصلحتهای حالی و مالی دولتی برای اصلاح امور و تشید اساس آبادی و افتتاح ابواب منافع و ترقیات [۲۲۰] مملکت وسایل خوب تحصیل کرده ، همان اسباب را که سایر دول در نگاهداری و آسودگی رعیت و انواع ترقیات و امتیازات بدست آورده برای العین مشاهده و انتخاب فرمائیم .

و محض حسن احتشام سفر و تعظیم شعار دین مبین پیشنهاد خاطر فرموده ایم که هنگام معاودت از این سفر اگر انشاءالله ممکن شود بطواف بیتالله الحرام و زیارت مضجع مطهر حضرت خاتم النبیین وائمه بقیع صلواتاله علیهم اجمعین نیز تشریف جسته در آن اماکن فیض موطن باجرای خیرات و مثوبات واحداث عمارات اقدام فرمائیم .

در اوایل سنه آتیه تخاقویئیل مرکب همایون از مقر سلطنت نهضت خواهند فرمود . و دراینکه بواسطه سهولت اسباب مسافرت و امتداد سیم تلگراف بهمه جا هیچ ساعت خاطر ما از جزو و کل اموری خبر نخواهد ماند ، و اگر از اقصی بلاد فرنگ عزم معاودت کنیم بواسطه راه آهن منتها در مدت پانزده روز وارد دارالخلافه باهره می شویم ، ایام این سفر را می توان کامل یکن فرض نمود و همچنان خواهد بود که برای موکب منصور ما غیبتی اتفاق نیفتاده است .

اعضای امور دولت و ارکان مهام سلطنت همه بجای خود برقرار است و ترکیب و ترتیب دربار اعظم همایون بحال خود ثابت است . الاجناب مستطاب اجل اکرم صدراعظم که بحکم لزوم ملتزم رکاب همایون است و عم اکرم فرخنده شیم کامکار معتمدالدوله فرهاد میرزا در دارالخلافه باهره برای رتق و فتق کلیات امور به نیابت ایشان تعیین فرموده ایم در نزد فرزند سعادت مند نامدار نایب السلطنه مقیم خواهد بود .

برای اطلاع این فرزند کامکاری این فرمان قضا نشان مبارک را صادر و امر و مقرر میداریم که درغیاب موکب منصور همایون مطالب و مسائل دائره و اتفاقیه بعم معزی الیه اظهار داشته ، اشعارات و تصمیمات عم معزی الیه را که مطابق دستورالعمل و ترتیبات دربار اعظم است لازم الاجرا داند ، و در هیچ نقطه و دقیقه ترتیب مقرر را با حالت حالیه فرق نگذارند . و عامه رعایا و برایای آن ولایت را از قصاید ملوکانه اطلاع داده شرح این فرمان قضا جریان همایون را گوش زد خاص و عام و انتظام حدود خدمت مرجوعه را بیشتر از بیشتر ملزوم به خود دانسته ، حسب المقرر مرتب و درعهده شناسد .

فی شهر ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۸۹

گردش نوروز

با مقاله مفصل و مصور و ممتع ایرج افشار به عنوان «گشتی در خاک یزد» این یادداشت‌ها زاید است، ولی چون در نگارش آن ساعاتی تباه شده است، چه شود اگر خوانندگان هم دقایقی از اوقات خود را در مطالعه آن تباه کنند البته به میل خودشان. حبیب یغمائی

در ایام نوروز معمولاً کسانی که وسایل کافی دارند از محل اقامت خود به نقاطی دیگر از ایران و خارج از ایران مسافرت می‌کنند که از خرمی و گرمی مطبوع هوا و از شادابی و سبزی زمین و از سرگرمی‌ها و تفرج‌ها بهره‌وری یابند و خستگی‌های سال کهنه را بیفکنند و نفسی تازه بر آرند.

به تقلید منعمان؛ بنده نویسنده هم بی وسایلی که می‌باید عزم سفر کرد. بکجا؟ به ریگستان‌ها و نمک‌زارهای یزد و کرمان... جام می و خون دل هر يك بکسی دادند

در دایره اوضاع تقسیم چنین باشد
شرح مسافرت اگر مشتمل بر مطالبی آموزنده نباشد به خوانندش نمی‌ارزد و این یادداشت‌ها از آن گونه است مگر برای کسانی که به اوضاع و احوال و اشخاص این نقاط آشنائی و علاقه داشته باشند. لطفی که هست در اختصار و کوتاهی آن است.

● چند فرسنگ از نائین گذشته به سمت یزد، در ساعت ۱۶ و ۵۲ دقیقه از رادیوی اتوبوس تشریفات تجدید سال مسموع افتاد. مسافران که چند تن بیش نبودند به يك دیگر تبریک گفتند و جعبه‌های شیرینی را به پیش داشتند.

● چند سال پیش در بین راه یزد به اصفهان در نزدیکی اردکان با اصطکاک شدید دوا تو بوس بیش از هشتاد تن مسافر تلف شدند. این پیش‌آمد موجب شد که این راه بطور ناقص قیر اندود شود. با این که راهی باریک و ناتمام است باز مفید است که از تصادفات شدید کاسته شده است.

باید دانست در راه‌هایی که آسفالت نیست. مخصوصاً در ریگ زارهای یزد و کرمان، همواره طبقه‌ای از گرد و خاک غلیظ فضای فوقانی مسیر را می‌پوشاند بطوری که رانندگان اتوبوس يك دیگر را از چند متری نمی‌بینند. با این آسفالت گونه، در راه اصفهان به یزد خطر برخورد کم شده است ولی از یزد به کرمان که جاده خاکی از گرد و غبار پوشیده است، خطر اصطکاک همچنان هست.

● به مناسبت ایجاد کارخانه ذوب آهن در اصفهان، و احتیاج مبرم به معادن بافق، خط آهنی مستقیم از کارخانه ذوب آهن به بافق کشیده شده ولی مورد استفاده مسافران نمی‌تواند باشد.

● بافق دارای معادن آهنی است که صدی هشتاد آهن خالص دارد . مهم ترین معادن آهن بافق در ناحیه **چغارت و نارکان** است در چند فرسخی شمالی بافق . می گویند در سال ۱۳۱۰ مهندسین آلمانی به اهمیت معادن آهن بافق آگاهی یافتند ، و در زمان مرحوم رضاشاه قرار بود در بافق کارخانه ذوب آهن بنا شود . بافق در حدود پنج هزار جمعیت دارد . بیست قنات کوچک و بزرگ آن را مشروب می کنند که مهم تر از همه **هنیه و یماهه** است و آب هنیه گوارا تر .

● چاه عمیقی در راه **قطرم** در ناحیه **دوتلی** (دو تپه نزدیک هم است) حفر کرده اند . بافقی ها بیم دارند که چون آب از چاه بر آید آب قنات ها کاستن گیرد . اکنون مهندس ها به استخراج سنگ آهن مشغول اند و برای چهار هزار خانه نوساز لوله کشی می کنند که بافق را بصورت شهر کی صنعتی در آورند . غیر از معادن آهن این ناحیه را معادن زغال سنگ نیز هست ، و شاید کان های دیگر نیز باشد .

● در نزد دو میهما نخانه مجهز و آبرومند است . اول میهما نخانه صفائی به در چند کیلومتری جنوبی یزد در منطقه جدید الاحداث صفائی که بامیهما نخانه های خوب اروپا (مخصوصاً از حیث قیمت) برابر است ، و دیگر میهما ن سرای یزد در خیابان کرمان . . . اما مسافرین بی- اتومبیل و کم پول باید در میهما ن خانه های درجه دوم فرود آیند و ما چنین کردیم یعنی در میهما نخانه آریا که از آرامی و نظافت کم مانند است بارافکنندیم .

● آقای ایرج افشار روز پیش به یزد آمده بود . وی در نظر دارد تاریخی جامع و کامل از آثار و ابنیه تاریخی یزد و حوزه یزد تألیف فرماید . صبح نوروز با اتومبیل مجهز او به دهکده ها و مزرعه های اطراف که در ریکزارها و کازه ها پراکنده اند رفتیم . آب انبارها و مسجد خرابه ها و قلعه کهنه ها و ویرانه های بسیار خراب و مملو از ریگ دیدیم . چون غالب کتیبه ها در قسمت فوقانی دیوارها و محراب مسجدها نصب شده ، ایرج بر میز شکسته ای نردبان شکسته ای لرزنده می گذاشت و با پارچه کهنه ای مرطوب گرد و خاک کتیبه ها را می سترد و می خواند و نسخه بر می داشت و عکس برداری می کرد ، اگر احیاناً نردبان سقوط می کرد مضمون شعر سعدی مصداق می یافت ! ولی کار عشق است و عشقی جنون آمیز .

● در آن روز ، یعنی روز عید بیش از شصت فرسنگ راه پیمودیم و بیش از بیست قریه و دهکده را بازدید کردیم . . . اسامی این دهکده ها و بناها و کتیبه ها را ایرج افشار در تألیف خود به تفصیل یاد خواهد کرد .

● دهات اطراف یزد غالباً در ریگزارها و بیابان های خشک واقع است . کاریزها بیشتر بایر افتاده و در عمارت های گلی و خشتی که ظاهری فریبنده دارد کسی ساکن نیست . علت اصلی خرابی دهات ، دل سردی ده داران و ناتوانی کشت و ریزان است که در لارویی قنات هیچگونه اهتمام ندارند . در بعضی از نقاط چاه هایی نیمه عمیق زده اند و اندکی کشت و زرع می شود ولی این چاه های مصنوعی در برابر قنات های عمیق ممتد اصیل ارزشی چندان ندارد .

● در شناسائی راه ها و اسامی دهکده ها نقشه بزرگ و با ارزش ایران مورد استفاده بود . این نقشه ها را سازمان نقشه برداری ایران تهیه می کند . بهای هر قطعه با اندازه یک صفحه روزنامه اطلاعات پنج تومان است ، و انصافاً ارزش دارد .

● سازمان نقشه برداری ایران در خیابان پرواز گاه مهر آباد طهران واقع است . این

مؤسسه مفید را مهندس مرعشی اداره می کند. کلاس های عالی نقشه برداری در همین جاست و دانشجویان مستعد پس از پایان دوره تحصیلی به خدمت دولت درمی شوند یا به استقلال کار می کنند.

انواع نقشه های کوچک و بزرگ ساده و برجسته که مورد استفاده و استناد عالمان و جغرافی دانان و مرزداران است در این مؤسسه تهیه می شود.

● در باغ وسیع سازمان، جنب کلاس های درس، نقشه برجسته ایران در مساحتی نزدیک به یک صدمتر مربع گسترده است.

ارتفاع کوه ها، گودی دشت ها و کویرها، وسعت و عمق دریاچه ها، جریان رودها، راه آهن و دیگر راه های اصلی و فرعی همه و همه را می توان دید و سنجید، و از آب دریای خزر و خلیج فارس و بحر عمان چشید! ... و گرداگرد مملکت را بقدم سیاحت و تفرج در باغی مملو از سبزه و گل در نوردید ... باری ارزش دارد که دانش پژوهان و علاقمندان به سازمان (خیابان فرودگاه مهرآباد طهران) بروند و این نقشه را بدقت مشاهده فرمایند.

● روز دوم فروردین برای مشاهده آثاری دیگر به سمتی دیگر رفتیم یعنی بطرف تفت و دهکده های آن حدود ... دکتر عباس زریاب خوئی استاد دانشگاه هم که از طهران آمده بود همراهی فرمود. در دهکده فراموش شده ای چند توقف کردیم. در این جامسجده ایست که در قرون سابقه خانقاه بوده. بدنه اصلی این عمارت را چند بار کچ اندود کرده اند. وقتی اندودهای طبقات گچی را به ملایمت بکنند و بدنه اصلی برسند، خطوطی آشکارا می شود که بزرگان اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم بیادگار نوشته اند... این نوشته ها نظم است و نثر است و حدیث است و اخبار، بخط نسخ و نستعلیق آن عصر... شگفتی در این است که خطوط بدنه این بنای گلی چندان محفوظ مانده که بعضی را با سانی می توان خواند. برای نگاهبانی این اثر تاریخی باید اندودهای گچی را به تائی و تأمل بردارند و با قطعاتی از شیشه های ضخیم دیوار را بپوشانند بطوری که خطوط از زیر شیشه نمودار باشد، و این توقع را تنها از انجمن آثار ملی باید داشت.

نمونه ای از این یادگاری ها خط «محب شیخ ابوبکر علی احمد محمد بارجینی بن تاریخ ۶۰۹» است در ذیل یک رباعی که مصراع اولش این است: کی ماند دولت و کامی که مراست. عکس این خطوط و شرح بنا را در تألیف ایرج افشار باید دید.

● دکتر زریاب از نوادرات و داستان های طبیعت آمیز و اشعار شیرین فارسی و عربی که نقل می فرمود بر لذت و شیرینی این مسافرت تاریخی می افزود بدین نمونه:

می گفت: کولتور و فرهنگ و هنر قدیم و اصیل ایران که نمونه های آن را مشاهده می کنیم و گرچه در مرتبتی اعلی بوده اکنون مرده است و نمی توان آن را زنده کرد. فردوسی در عصر خود شاعری بزرگ بوده اما دوره او گذشته و اکنون عصر نوپردازان و تصنیف گویان است، که باید فرهنگ و کولتوری از نو بوجود آورند...

در طی داستان های طبیعت آمیز حکایت کرد که:

فاضل دربندی در عصر عاشورا به منبر رفت و در ضمن ذکر مصیبت استشمامی کرد و گفت «بوی کهنه آتش گرفته می آید!» بعضی از حاضران بتصور این که آتشی از قلیان افتاده از جای جستند. فاضل فریاد کرد و گفت: «گویا این بوی سوختگی خرگاه و خیمه

حسین است» که شیون و غوغا از مجلس برخاست. امام جمعه خوئی هم به پیروی او همین زمینه را چید و چون ترکها «ژنده» را «جنده» تلفظ می کنند گفت: «بوی جنده می آید!» ناگهان چندتن از زنان از مجلس برخاستند و تصور کردند. امام جمعه بکرامت بوی آنان را استشمام می کند و می شناسدشان.

● و نیز نقل می کرد: تاج نیشابوری روضه خوان معروف معاصر ناصرالدین شاه نتوانست در دهه عاشورا خود را به طهران برساند مگر ظهر روز تاسوعا. مستخدمان تکیه دولت را با انواع وسایل راضی کرد که آخر از همه روضه خوانها به منبر رود و يك دقیقه پیش نخواند. وقتی به منبر رفت شاه و بزرگان از این که آخوندی ناشناخت و ناخوانده به منبر رفت متغیر و متعجب شدند. تاج بی هیچ مقدمه گفت من فقط يك بیت می خوانم. آنگاه در دستگاه شور با آهنگی بسیار خوش و گیرنده این بیت را خواند:

فردا بیاغ وعده آن سرو قامت است

یاران حذر کنید که فردا قیامت است

از آهنگ خوش خود غوغائی عجیب برانگیخت و شاه را فریفته خود ساخت و در طهران معروف و بنام شد.

● گاهی نیز لغات و اصطلاحاتی مورد بحث واقع می شد. از جمله در کتیبه جامع یزد ماهی بریزان یاد شده که مقصود صنفی است که ماهی را برشته می کنند. چون جگر بریزان، نخود بریزان، چنان که یغما جندقی در قطعه معروف خود گفته است:

آهی ز جگر کشید و گفت آخ ملا حسن نخود بریز است

● در میدان میرچخماق یزد گلدسته ها و ایوان هایی است که در نهایت ظرافت کاشی کاری شده و گویا از عصر قاجاری است.

شهرداری یزد شاید از نظر وسعت میدان در صدد برآمده که ایوانها و مناره ها را خراب کند. همین که دست بکار خرابی می شوند و چند رج آجرهای سردیوار را می افکنند مردم با ذوق یزد از خرابی آن جلوگیری می کنند. اکنون اگر بخواهند آن خرابی ترمیم شود و بصورت نخستین درآید مبلنی خطیر هزینه برمی دارد.

● در یزد چند خانه مسکونی بنام هست که یکصد تا یکصد و پنجاه سال پیش ساخته شده. یکی از این ساختمانها را فرقه ای از متصوفه خریداری کرده اند و خانقاه می نامند. با استجازه از آقای مودت که خانقاه را خریده و نگاهبان آن است آن را بازدید و تماشا کردیم و از مشاهده نقاشی ها و ترکیب شیشه های رنگین و ظریف پنجره های شکفت انگیز آن لذت بردیم. یکی دو خانه دیگر که با همین طرز معماری و نقاشی نیز دیده شد. در یزد بناهای تاریخی و مذهبی بسیار است که مشاهده و بازدید آنها مخصوصاً اگر بانی و معمار و تاریخ آبادی و خرابی آن شناخته شود کیفیتی خاص می بخشد و ما در چند روز توقف از درك این کیفیت بی بهره نماندیم. نا تمام

مجله یغما - قسمت های بعدی این یادداشت شاید چاپ نشود و اگر این چهار صفحه هم پیچیده نشده بود از چاپش صرف نظر می شد.

بیست و پنجمین سال مجله سخن

عصر چهارشنبه پنجم تیرماه ۱۳۴۷ به مناسبت بیست و پنجمین سال انتشار مجله سخن محفلی ادبی در باشگاه دانشگاه تشکیل یافت .
در لوحه‌ای اسامی نویسندگان و همکاران مجله سخن را به ترتیب با خطی خوش نوشته بودند که جلب توجه می‌کرد. بر میزی بزرگ نیز دوره‌های مجله چیده شده بود، و در گوشه‌ای دیگر تألیفات جناب دکتر خانلری جلوه گری داشت .
دعوت‌شدگان همه از استادان و بزرگان ادب بودند چندان که نظیر چنین اجتماعی کم دیده شده است .

نخستین آقای دکتر صفا رئیس دانشکده ادبیات که تشکیل‌دهنده مجلس بود. در طی بیانات خود از دکتر خانلری ستایش کرد که با گونه گون مشاغل ادبی و کشوری بی‌احساس‌خستگی انتشار مجله را ادامه داده و در اعتلاء ادب و فرهنگ ایران و راهنمایی دانشجویان جوان اهتمامی بی‌انقطاع فرموده است ، و در پایان از حضار سپاسگزاری کرد
بعد از آن آقای منوچهر بزرگ مهر با بیانی شیرین استعداد و مراتب ادب دکتر خانلری را ستودن گرفت و گفت در چهل و دو سال پیش من و پرویز خانلری هم محله بودیم . من روزنامه‌ای خطی می‌نوشتم و آن ورقه در محله مادست بدست می‌گشت . وقتی روزنامه دیگر بدان روش بدستم افتاد که دیدم بخط پرویز خانلری است و دانستم نویسنده‌ای دیگر پیدا شده است. از آن روز گاران تا کنون با این شخص شریف دوستی دارم و افتخار می‌کنم که از نویسندگان مجله سخن شمرده می‌شوم. انتشار مجله سخن کاری ساده و سرسری نیست ، مجله سخن نخستین مجله‌ای است که در راه اصلاح ادب و فرهنگ ایران گام برداشته و واسطه‌ای است در پیوستن ادب قدیم به ادب جدید ، هر چند بعضی از تندروان دکتر خانلری را از محافظه کاران می‌شمارند ... امروز در شعر و ادب شخصیتی چون دکتر خانلری نداریم ، نثرش عالی و شعرش استادانه و باری ازارکان مظاهر فرهنگ ایران است . امیدواریم مجله سخن بیاید و رسالتی را که برعهده دارد انجام دهد .

سپس آقای دکتر محمود صناعی رشته سخن را بدست گرفت و تشریح فرمود که در مجله سخن افکار علمای دنیا منعکس است و این مجله واسطه تمدن جدید مغرب‌زمین است با ایران چه تمدن صرفاً فعالیت‌های اقتصادی نیست ... دکتر خانلری در ردیف اول نویسندگان و شاعران ایران است. فکر منطقی و ذوق لطیف را بهم آمیخته . در زمان وزارتش هم راهی درست رفت .. این نکته را نیز نباید از یاد برد که در تجلیل از خدمات دکتر خانلری باید خانم وی دکتر زهرا خانلری را نیز شریک دانست و امید است همواره این توافق باشد.

از این پس آقای رسول پرویزی خطابه‌ای در تطور نشر فارسی و مقایسه نوشته نویسندگان با مقالات سخن ایراد کرد که امید است در مجله سخن یا در مجله یغما چاپ شود.

در ضمن سخن رانی‌ها آقای ابراهیم صهبا شاعر لطیف طبع رباعی را که ارتجالاً ساخته بود خواند:

در بزم صفا سخنوری خوش باشد	در کاخ ادب جلوه گری خوش باشد
در مجلس امروز که وصف سخن است	وصف سخن خانلری خوش باشد

آنگاه دکتر خانلری به منبر خطابه بر شد و با ادای سپاسگزاری در طی سخنان خود گفت: مجله سخن از يك نفر نیست. جریان فکری که ۲۵ سال پیش بوجود آمده بود انتشار مجله‌ای چون سخن را ایجاب می‌کرد... اگر افتخاری هست این است که گروهی که يك نوع هم‌فکری داشتند، و بفرایند معنوی معتقد بودند گرد آمدند و در انتشار مجله سخن همکاری کردند... در اینجا هر چند از خدمات سخن سخن رود مقصود نویسندگان سخن است و من چون خودم منسوب به سخن هستم شاید هر چند از سخن سخن کنم دلیل خودستایی باشد... از آن پس دکتر خانلری از همکاران و دوستان در گذشته، چون: دکتر شهید نورائی، دکتر رضا جرجانی، صادق هدایت، خانم فاطمه سیاح، سعید نفیسی، دکتر شادمان، دکتر بیانی، پزشک‌زاد یاد کرد و گفت امیدوارم این یاد تکرار نشود.

پس از پایان سخن رانی‌ها دو حلقه فیلم نمایش داده شد، و بعد از آن مدعوین با وطاق پذیرائی رفتند. در هنگام پذیرائی آقای پژمان بختیاری شاعر استاد اشعاری را که در ستایش سخن ساخته بود به حبیب یغمائی سپرد که بطور خصوصی مطالعه کند و آقای حبیب یغمائی به موقع دانست که همگان بشنوند و لذت ببرند. نخست خود آن اشعار را خواند و دیگر بار آقای سعیدی سیرجانی در اطاق دیگر. اشعار پژمان که در نهایت لطف و روانی است مورد توجه و تحسین بسیار واقع شد که عیناً چاپ می‌شود.

مسلم است که شرح این احتفال با عکس‌ها، و متن خطابه‌های سخنرانان که ضبط شده دقیقاً و به تفصیل در مجله سخن درج خواهد شد، و مجله یغما مخصوصاً از این که خطابه‌ها را به عبارت نتوانسته است صحیحاً یادداشت کند متأسف است.

مجله یغما به سهم خود به جناب دکتر پرویز خانلری استاد بزرگوار صمیمانه تبریک می‌گوید و دوام انتشار این مجله با ارزش مفید بی‌همتارا از درگاه خداوند تعالی مسئلت دارد.

ستایش سخن

زان دم که بر فراشت لوای سخن سخن
 بس عـزتا که داد بنام سخن وطن
 زانفاس اومشام جهان خوش بود از آنک
 دانی کراست مخزن انواع معرفت ؟
 نه سر نهاد بر خط پیشنیان بعجز
 هم قول بخردان سلف را بجان خرید
 باشد هماره در بر صاحب دلان عزیز
 زانجا که نیست رتبت ذی فن چو ذی فنون
 در شعر و کارنامه و تحقیق و انتقاد
 نام از نمی برم ز سخن آفرین مرنج
 دانی شعر کهنه و استاد فکر نو
 او را چه حاجت است به مدح و ثنای من
 و گویمش مدیح و نربد بنام او
 یکربع قرن کوشش او کار قرن بود
 ای داده امتحان سر افرازی و دها
 زان آب زندگی که بکام سخن دراست
 گردد کهن جهان و نگردد کهن سخن

گوئی که خضر راه و ره اندیش فضل کیست

بگذار بی مجامله گویم سخن سخن

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

رسوم دار الخلافه

تأليف ابوالحسن هلال بن محسن صابی

تصحیح و حواشی میخائیل عواد

ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی

این کتاب شماره ۲۳ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران است ، با قطعی مناسب ، و چاپ و کاغذی اعلی در ۲۲۰ صفحه .

چنان که از نام کتاب مستفاد می شود ، این تألیف در بیان رسمها و آئین هائی است که در دستگاه فرمانروائی خلفای عباسی در بغداد معمول بوده از قبیل : آئین پرده داری ، آئین هم رکابی با خلفا ، شیوه نگارش صدر نامه ها و عناوین ، جامه خلفادر هنگام جلوس و مواقع دیگر ، خطبه بر منابر ، طبل نماز ، خطبه های ازدواج ... و از این گونه رسوم ... مطالب این کتاب تا حدودی پیوستگی بتاریخ ایران دارد زیرا بسیاری از رسمها و آئین های ایرانی در دوره اسلام به مرکز خلافت بغداد راه یافته و به جامه های دیگر جلوه گر شده و محفوظ مانده است ، و نیز مقداری لغتها و اصطلاح های اصیل فارسی را در این کتاب می توان یافت . گذشته از این پیوستگی های ادبی و آئینی ایرانی ، نوع مطالب شیرین و خواندنی است و داستان هائی با حقیقت دارد که در تهذیب نفس و ایثار و گذشت و دیگر مراتب کمال انسانی تأثیر می بخشد .

صائبه ، فرقه ای هستند از پیروان یوحنا ی معمدان که در مآخذ عربی به یحی بن زکریا مشهور است ، این طایفه غالباً بر کرانه رودخانه ها سکونت داشته اند تا در آب جاری تعمید برایشان آسان گردد . (در شماره خرداد ماه مجله یغما صفحه ۱۴۷ تصویر محلی را که در آنجا یحی بن زکریا مسیح را غسل تعمید داده است می توان دید) و مصنف کتاب از این طایفه است که از سال ۳۵۹ تا ۴۴۸ هجری در جهان زیسته و در حدود چهل و چهار سالگی اسلام آورده است .

مترجم این کتاب محمد رضا شفیعی کدکنی است و بدیهی است وقتی دانشمندی شاعر و باذوق از خراسان در ترجمه ای از عربی بفارسی خدمتی را تعهد کند تا چه پایه پسندیده و شایسته از کار درمی آید . و فقه الله .

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران با تخفیف صدی بیست با اختیار کتاب فروشان گذارده می شود و حداقل درخواست از هر کتاب پنج جلد است .

خاتون هفت قلعه آسیای هفت سنگ

سید

حضرت محترم مقام سید خاتون دکتر باستان پاریزی دام عتق الی برین
 ارادت صمیمانه و ادعیه خالصه تصدیق ضیاء از سعید حمید اکبر در سال
 کتاب خاتون هفت قلعه که بستی بر بستان صحیح و نامی از افکار عمیقہ انجمن
 کتابخانه جعفری کاشان منکر حق از جهت اشغال برات است لطیفه
 و عنایت مرمره در سه سال از زنده می آید و در منزل خیر الکلام قتل
 می باشد خداوند تعالی در اثر این سعی و محنت عالی که بستی بر بستان
 اسلامی در دریج شادمانی است و جبر جلیل عنایت فرماید تا بعد از حیات
 و سلام علیکم و علی الرجل الاریب الادیب الخیر الدال علی الخیر (اللهی صالح)
 دام بقائه و ایامکم - الاحقر

مجله یغما : این نامه به عنوان استاد محترم دکتر باستانی پاریزی استاد دانشگاه
 طهران بوسیله مجله یغما رسیده که بی هیچ توجه گشوده شد و معلوم شد مخاطب دکتر است نه
 مجله یغما . ای بهتر از هزار یقین اشتباه ما . این يك بی امانتی ، و بی امانتی دیگر ، این که
 نامه دکتر را به خودش ندادیم و اکنون پس از چاپ می تواند بخواند .
 از مفاد نامه بر می آید که جناب اللهیار صالح که بی هیچ تردید از بزرگان و مردان
 پاك نهاد و شریف و امین کشور ما است و به کاشان و کاشانی ها علاقه و محبتی بی اندازه و باور
 نکردنی دارد (و این مهربانی هر دوسر است) به دکتر باستانی فرموده **کتاب خاتون هفت
 قلعه** خود را به کتابخانه جعفری کاشان بفرستد ، و اطاعت او امر صالح بر همه مریدان و
 فدویانش واجب عینی است . پس از وصول کتاب مقصدی کتابخانه نامه ای در سپاسگزاری
 نوشته که مخصوصاً گراور شد تا دکتر باستانی بخط اصلی به بیند .
 و اما دکتر باستانی به مجله یغما حقها دارد که اکنون مجال بیان آن نیست ، از جمله
 این که تألیفات ارجمند خود را در نخستین وهله بدفتر مجله اهدا می کند ، و مجله یغما چون

او را از مؤسسين و همکاران خودمانی می‌داند درباره آثار او نه اظهار نظر می‌کند و نه اعلان، و این گناهی است که اگر خودش هم ببخشد کتاب دوستان و کتاب خواهان نمی‌بخشند. نامه کاشان موجب شد که درباره کتاب **خاتون هفت قلعه** با جمال تمام اشاره شود :

«خاتون هفت قلعه» متضمن ۱۲ مقاله و ۱۲ قطعه شعر از دکتر باستانی است، مقالات همه تاریخی و مستند و دقیق است اما نه با انشاء سنگین و ناهموار بسیاری از مورخین، عبارات و مطالب چندان طیبیت آمیز و سحرانگیز و دلچسب است که گوئی خواننده با افسانه‌ای شیرین و لطیف سرگرم است. همان مقاله اول را که می‌خوانید کتاب را از دست نخواهید نهاد تا پایان رسد.

بجامی‌داند از تألیف دیگر دکتر باستانی هم که **آسیای هفت سنگ** نام دارد باختصار سخن رود.

این کتاب متضمن ده داستان بسیار شیرین و گیرنده است که میان هر داستان قطعاتی از اشعار دکتر گنجانده شده. تا کسی این مجموعه را نخواند لطف و شیرینی آن را در نمی‌یابد. برای این که خوانندگان این دعوی را اغراق نپندارند نمونه‌ای از آن نقل می‌شود :
.... شنیده‌ام سال‌ها قبل، وقتی آقای علی اصغر حکمت وزیر نامدار معروف عصر پهلوی که نامش ز «رود ارس» تا به دریای کنک» رسیده بود به خراسان رفته بود و در آنجا به همراه شوکت‌الملک^۱ امیربیرجند وقائات پدر آقای علم (که مطلقاً بنام امیر خوانده می‌شد) برای بازرسی به یکی از مدارس خراسان رفتند و این مدرسه به نام «ابن یمین» شاعر معروف عصر سربداران نامیده شده بود.

در کلاس درس، بچه‌ها به سؤال وزیر و امیر پاسخ می‌دادند.

امیر شوکت‌الملک به شوخی به یکی از بچه‌ها می‌گوید : «آیا می‌توانی بگوئی چه حکمتی بوده است که این مدرسه را بنام «ابن یمین» نام گذارده‌اند و فی‌المثل بنام من یا آقای حکمت وزیر معارف نام‌گذاری نکرده‌اند؟» شاگرد جواب داد : بلی، برای این که ابن‌یمین شاعر معروفی بوده است.»

آقای حکمت ضمن اشاره‌ای به شرح احوال ابن‌یمین رو به شاگرد کرده و با ملایمت به او می‌گوید :

«محصل عزیز، آیا هیچ شعری از ابن‌یمین از حفظ‌داری که برای ما بخوانی؟»
شاگرد خراسانی بلا تأمل این قطعه را با صدای رسا و بلند شروع می‌کند بخواندن :
اگر دو گاو بدست آوری و مزرعه‌ای

یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی

۱- امیر شوکت‌الملک مردمقتدري بود. سرکلارمونت اسکرین در باب او گوید: «تازمانی که يك يا دومرد نظير شوکت‌الملک در ایران وجود دارند نباید به این کشور ناامید بود. مردی زنده دل و شوخ طبع بشمار می‌رود.» (جنگ جهانی در ایران ص ۱۸۶)
امیر شوکت‌الملک در زمستان سال ۱۳۲۳ شمسی در گذشت و مرحوم بهار در مجلس ترحیم او در طهران بنیکی از او یاد کرد و به تفصیل سخن گفت. (روایت آقای دکتر رضائی استاد بیرجندی دانشکده ادبیات).

وگر کفاف معاش نمی شود حاصل
 روی و شام شبی از جهود وام کنی
 هزار بار از آن به که بامدادپگاه
 کمر بیندی و بر چون خودی سلام کنی
 سکوت حاضران را فرا گرفت ، امیر شوکت‌الملک درحالی که لبخند می‌زد روبه آقای
 حکمت کرد و گفت: برای امیر که حکمت این نام گزاری روشن شد جناب و ژیر خود دانند
 و سپس حاضران لبخند زنان از کلاس خارج شدند .

دیوان طالب آملی

به اهتمام و تصحیح و تحشیۀ سید محمد طاهری شهاب
 قطع وزیری ۱۴۱۰ صفحه (سی هزار بیت)
 از انتشارات کتابخانه سنائی طهران - سال ۱۳۴۶ شمسی
 بها پنجاه تومان .

طالب آملی از شاعران معروف اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم است که در سال
 ۱۰۲۸ در دربار جهانگیر پادشاه دانش‌پرور هند عنوان ملک الشعرائی داشته و در سال ۱۰۳۵
 در چهل و نه سالگی وفات یافته است .

دیوان کامل و تمام این شاعر استاد تا کنون چاپ نشده بود آقای طاهری شهاب که خود
 از شاعران نامدار مازندران است اهتمامی بلیغ فرموده و کلیات طالب را از روی نسخه‌های
 معتبر و قدیم که چند سال بعد از مرگ شاعر کتابت شده است تصحیح فرموده ، و پیامردی
 مؤسسه انتشارات سنائی بچاپ رسانده است . مقدمه‌ای که طاهری شهاب بر این کتاب نوشته
 بسیار ممتع و مستند است و گمان نمی‌رود پژوهنده‌ای دیگر توفیقی از این بیشتر یابد .
 به اهل ادب توصیه می‌شود که این کتاب نفیس را تهیه فرمایند و در کتابخانه خود نگاه
 دارند و از آن بهره‌اندوزند ، مگر ارزش رنج مصحح پژوهنده را دریابند .

سفینه فرخ

چند سال پیش سفینه فرخ انتشار یافت و اکنون چاپ دوم آن که از هر روی تمام‌تر
 و زیباتر از چاپ اول است از کار درآمد .

سفینه فرخ منتخبات اشعار شاعران استاد فارسی زبان از قرون اولیه اسلام تا عصر حاضر
 است یعنی متضمن اشعار معاصران نیز هست . وقتی شاعری استاد و شعرشناس چون محمود
 فرخ در مدتی مدید منتخباتی فراهم آورد ، معلوم است که در تألیف او حکمت و اندرز و لطائف
 ادبی و زیبایی معنوی چه مایه‌هاست . توفیق و سلامت استاد فرخ را همواره از خداوند متعال
 خواستار است .

شهر آشوب

قطع سه ورقی در ۱۶۸ صفحه - از انتشارات امیر کبیر

تألیف احمد گلچین معانی - سال ۱۳۴۶

«شهر آشوب» نوعی از شعر فارسی است در توصیف ارباب خرفت و بکار بردن اصطلاحاتی خاص از آن حرفه در ضمن تعبیری لطیف چون این رباعی مهستی گنجوی در وصف پسری نعلبند:

آن کودک نعلبند داس اندر دست
چون نعل بر اسب بست از پا بنشست
زین نادره تر که دید در عالم پست
بدری به سم اسب هلالی بر بست
گلچین معانی این گونه اشعار را فراهم آورده و کتابی قابل توجه تألیف فرموده ،
که در نوع خود بی نظیر و بی سابقه است.

تاریخ ایران

این کتاب نفیس در دو قسمت است قسمت اول تاریخ ایران قدیم تا آخر ساسانیان تألیف مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) با مقدمه دکتر باستانی پاریزی ، قسمت دوم از ظهور اسلام تا انقراض قاجاریه تألیف مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی با مقدمه دکتر دبیر سیاقی . ناشر کتاب فروشی خیام با اهتمام دکتر دبیر سیاقی بیهای پسانصد ریال . در ۱۲۰۶ صفحه بقطع وزیری .

در تاریخ ایران کتابی بدین استواری و دقتی و صحت در یک مجلد که همگان را بهره تمام بخشد ، تا کنون چاپ نشده است و در هر خانه و در هر کتابخانه می باید باشد .

ارمغان انجمن ادبی تبریز

کتابی است در یکصد صفحه مشتمل بر آثار ۲۸ تن از شاعران معاصر تبریز . آفرین بر سرزمین آذربایجان که چنین شاعرانی می پرورد ، و آفرین بر انجمن ادبی تبریز که مشعل شعر و ادب را روشن نگاه می دارد . اگر دیگر انجمن های ادبی هم در شهرستان ها این روش را پیروی کنند به فرهنگ کشور خدمتی عظیم ارجمندست . از جمله این شاعران استاد : شهریار ، دکتر ادیب طوسی ، احمد ترجانی زاده ، مرتضوی برازجانی را شخصاً زیارت کرده ام ، اما زیارت همه این بزرگواران بر بنده فرض است و امید است این توفیق نصیب افتد . همه اشعار به سبک قدیم است با مضامین نو و بدیع .

دانشگاه پهلوی - شیراز

در شماره مهرماه ۱۳۴۶ صفحه ۳۸۴ طی گزارشی کوتاه در باره جشن هنر شیراز به دانشگاه پهلوی اشارتی رفت . اینک که گزارش مبسوط این مؤسسه عظیم فرهنگی بدفتر مجله رسیده مناسب دانست بی هیچ تغییر و بی هیچ حذف و اسقاط بچاپ رسد که تطور فرهنگی کشور ایران را سندی معتبر است ، و پژوهندگان قرون آینده را بکار خواهد آمد .
مجله یغما

همکاران محترم دانشگاهیان عزیز دانشگاه پهلوی .

در این هنگام که روزهای آخر سال ۱۳۴۶ سپری میشود خدای بزرگ را سپاس میگوئیم که بما توفیق خدمتگزاری داد و شاهنشاه آریامهر رهبر خردمند و دوراندیش خود که هر چه داریم از نیت پاک ، افکار و ایده های مترقی و قدرت معنوی اوست درود میفرستیم و از یزدان پاک مسئلت مینمائیم که وجود مبارک شاهنشاه مارا برای ایران و ایرانی و برای تجدید مجد و عظمت ایران بزرگ پایدار بدارد . همکاران عزیز در اینموقع از سال ۱۳۴۶ که بودجه سال ۱۳۴۷ دانشگاه پهلوی را ابلاغ میکنم لازم میدانم چند سالی بعقب برگردم و مختصری از پیشرفتهای و موفقیتهای درخشان این دانشگاه را که در سایه راهنمائیهای حکیمانه شاهنشاه آریامهر ریاست فائده دانشگاه پهلوی و کمک و مساعدت بی دریغ دولت ، سازمان برنامه ، شرکت ملی نفت و سایر مؤسسات مملکتی و با تلاش و فداکاری همه شما بدست آمده باز گو کنم ، شما خوب میدانید در سال ۱۳۴۳ که بنا بفرمان مبارک همایونی اقتضای دانشگاه پهلوی باین جانب داده شد دانشگاه پهلوی چه وضعی داشت و امروز بچه پایه رسیده است . برای یادآوری ارقام بودجه مستمر دانشگاه را از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۴۷ باطلاع شما میرسانم .

بودجه مستمر سال ۱۳۴۲	۱۱۳/۰۰۰/۰۰۰
۱۳۴۳	۱۹۴/۶۷۵/۰۰۰
۱۳۴۴	۲۳۹/۸۷۴/۰۰۰
۱۳۴۵	۳۸۰/۰۰۰/۰۰۰
۱۳۴۶	۴۴۰/۰۰۰/۰۰۰
۱۳۴۷	۵۳۰/۰۰۰/۰۰۰

ضمناً در ظرف چهار سال گذشته مبلغ ۶۲۲ میلیون ریال از محل اعتبارات سازمان برنامه علاوه بر ارقام بودجه مصوب بمصرف امور عمرانی دانشگاه رسیده و شرکت ملی نفت ایران و شرکتهای عامل نفت نیز برای ساختمان آزمایشگاههای دانشکده ادبیات و علوم و دانشکده مهندسی کمکهای بسیار مؤثری نموده اند . برای سال ۱۳۴۷ نیز بطوریکه اطلاع دارند اعتباری در حدود ۵۰۰ میلیون ریال برای کارهای عمرانی دانشگاه پهلوی اختصاص داده شده است و نتیجه مصرف این اعتبارات از سال ۴۳ تا کنون در جهت بودجه هزینه های مستمر بطور اختصار

تکمیل و تقویت کادر آموزشی دانشکده‌ها در سطحی که از نظر تعلیماتی و تحقیقاتی با دانشگاه‌های بزرگ جهان هم‌آهنگی دارد، تأمین نیازمندیهای آزمایشگاهی و آموزش علمی دانشجویان، توسعه و پیشرفت سریع و بالا بردن کیفیت درمانی بیمارستانها، تأمین رفاه دانشجویان و سایر نیازمندیهای مستمر واحدهای آموزشی دانشگاه، و در جهت امور عمرانی احداث و تجهیز آزمایشگاههای بزرگ دانشکده ادبیات و علوم، ساختمان و تجهیزات دانشکده مهندسی، تجدید بنا و تجهیز آزمایشگاههای پزشکی، تجدید بنا و تجهیز بیمارستان سعدی، تأسیس بیمارستان خلیلی، ساختمان خوابگاههای دانشجویان و سایر کارهایی که از نزدیک ملاحظه نمائید بوده است.

در سال ۱۳۴۷ بنای کوی دانشجویان از هر جهت تکمیل و آماده بهره‌برداری خواهد شد. کوی دانشجویان دانشگاه پهلوی که در ایران و خاورمیانه بی‌نظیر است دارای یک هزار اتاق یک نفره مجهز، سلف سرویس اتوماتیک ۷۰۰ نفری، ژیمناستیک سرپوشیده ورزشی، زمینهای متعدد ورزشی در هوای آزاد، زمین فوتبال و دو میدانی، استخر سرپوشیده، استخر در هوای آزاد و یک دستگاه سالن اجتماعات ۸۰۰ نفری مجهز به سیستم ترجمه همزمان، دستگاههای مخصوص سینمایی و فیلمبرداری، دستگاه پخش صدا، سن و سایر تجهیزات مدرن خواهد بود.

ساختمان عظیم دانشکده کشاورزی در باجگاه شامل کلاسها و دفاتر، دودستگاه ساختمان مجهز برای آزمایشگاهها، آمفی تئاتر، سلف سرویس، خوابگاه دانشجویان، خانههای استادان، کارگاه ماشین آلات، استخر، زمینهای ورزش و کلیه احتیاجات در اول سال تحصیلی آینده آماده بهره‌برداری خواهد گردید. از همه مهمتر به‌مکاران عزیزم بشارت میدهم که ساختمان دانشگاه بزرگ پهلوی از اول سال آینده با آغاز عملیات جاده سازی و محوطه سازی و بنای کتابخانه مرکزی آغاز خواهد شد و امیدوارم در ظرف چند سال آینده این بنای عظیم و این تخت جمشید بزرگ علم و دانش در نزدیکی تخت جمشید کهن سر برافرازد و همانطور که شاهنشاه آریامهر فرمودند و انتظار دارند این کاخ علم روزی قبله گاه دانش پژوهان شود و دانشمندان و طلاب علم از اقصای نقاط جهان بدان روی آورند. کارهای عمرانی دیگری در سال ۱۳۴۷ انجام خواهد شد که از ذکر جزئیات آن خودداری میکنم. فقط متذکر میشوم که نتیجه سرمایه گذاریهای دانشگاه پهلوی در چند سال اخیر در جهت خرید اراضی واحداث ساختمانها و انتقال مستغلاتی نظیر باغ ارم بدانشگاه پهلوی و خرید وسائل و تجهیزات آزمایشگاهی و فنی و بیمارستانی، سرمایه این دانشگاه را که در سال ۱۳۴۳ مبلغ ۱۴۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال برآورد شده در این تاریخ از نظر ترازنامه مالی به میلیاردها ریال رسانیده است.

با این مقدمه یادآوری کردم که ما در چند سال پیش در چه مرحله بوده‌ایم و اکنون یکجا رسیده‌ایم. اینک قبل از آنکه وارد بحث در مورد بودجه سال ۱۳۴۷ بشویم لازم میدانم با اطلاع شما برسانم که در سال آینده دو طرح مترقی که تنها در بعضی از کشورهای مرقی دنیا به مرحله اجرا گذاشته شد در دانشگاه پهلوی بموقع اجرا گذارده خواهد شد.

موضوع استقلال کامل بخشها است . بطوریکه اطلاع دارند از دوسال پیش اداره امور مالی پرسنلی و اداری هر يك از واحدهای دانشگاهی که در قسمت مدیریت و امور اداری دانشگاه پهلوی دارای استقلال کامل گردیدند تجربه این دوساله نشان داد که این روش چه از نظر احساس بیشتر مسئولیت در داخل واحدها و چه از لحاظ سرعت در تأمین احتیاجات و جلوگیری از کاغذ بازی بیهوده و اتلاف وقت نتایج درخشانی دارد . از این نظر بموجب طرح جدید تصمیم گرفته شده بدین استقلال جنبه وسیعتر و قویتر داده شود و واحد استقلال از بخش آغاز گردد ،

طرح دوم ایجاد سازمان امور غیر آموزشی هر دانشکده است که از سال آینده بموقع اجرا گذارده خواهد شد و کلیه امور مربوط بدان دانشجویان براساس طرحی که معاون اینجانب تهیه کرده اند بدانشکده ها محول خواهد گردید .

دستور العمل دقیق اجرای این دو طرح را پس از اعلام ارقام بودجه سال ۱۳۴۷ بطور مشروح ذکر خواهم نمود .

اینک بودجه سال ۱۳۴۷ را بشرح زیر تصویب و ابلاغ مینمایم :

۱- حوزه مدیریت شامل :

کادر مدیریت ، اداره کل دفتر ، انستیتو آسیائی و گروه مشاورین پنسیلوانیا

ریال ۳۰/۰۰۰/۰۰۰

۲- امور اداری و مالی شامل :

الف : اداره امور مالی ، کارگزینی ، پذیرش ، مستغلات .

ریال ۳۳/۳۰۰/۰۰۰

نظارت بر ساختمانها و باشگاه دانشگاه

ب - هزینه اجرای قرارداد دانشگاه .

ریال ۴۳/۳۰۰/۰۰۰

۱۳/۰۰۰/۰۰۰

پنسیلوانیا

۳- دانشکده پزشکی شامل :

الف - هزینه های دانشکده پزشکی ۸۷/۰۰۰/۰۰۰

ب - هزینه های بخش بهداشت ۵/۴۰۰/۰۰۰

ج - سازمان امور غیر آموزشی

ریال ۱۰۱/۱۰۷/۰۰۰

۸/۷۰۷/۰۰۰

دانشجویان

۴- دانشکده ادبیات و علوم شامل :

الف - هزینه های دانشکده ادبیات و علوم ۸۴/۰۰۰/۰۰۰

ب - سازمان امور غیر آموزشی

ریال ۱۰۴/۷۷۵/۰۰۰

۲۰/۷۷۵/۰۰۰

دانشجویان

۵- دانشکده کشاورزی شامل :

الف- هزینه‌های دانشکده کشاورزی	۴۳/۰۰۰/۰۰۰
ب- سازمان امور غیر آموزشی دانشجویان	۳/۴۶۰/۰۰۰
ج- هزینه آموزش و تحقیقات تعاون روستائی	۱/۰۰۰/۰۰۰
ریال	۴۷/۴۲۰/۰۰۰

۶- دانشکده مهندسی شامل :

الف- هزینه‌های دانشکده مهندسی	۳۳/۰۰۰/۰۰۰
ب- هزینه سازمان آی. بی. ام	۲/۵۰۰/۰۰۰
ج- هزینه مرکز تحقیقات الکترونیکی	۸۰۰/۰۰۰
د- سازمان امور غیر آموزشی دانشجویان	۷/۰۵۸/۰۰۰
ریال	۴۳/۳۵۸/۰۰۰

۷- اعتبار هزینه‌های جاری بیمارستان سعدی

۸- بیمارستان نمازی شامل :

الف- هزینه‌های بیمارستان نمازی	۷۶/۳۰۰/۰۰۰
ب- آموزشگاه عالی پرستاری	۱۲/۰۰۰/۰۰۰
ریال	۸۸/۳۰۰/۰۰۰

۹- اعتبار هزینه‌های بیمارستان خلیلی

ریال ۷/۷۰۰/۰۰۰
 جمع ۵۳۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال

دستورالعمل اجرای بودجه سال ۱۳۴۷

الف : اجرای طرح استقلال بخشها

- ۱- منظور از بخش، دپارتمانهای دانشکده ها و بخشهای بیمارستانهاست .
- ۲ مسئولین دانشکده ها موظفند پس از تنظیم بودجه تفصیلی براساس رقم اعتبار تخصیصی جلسه ای با حضور کلیه رؤسای بخشها تشکیل دهند و اعتبارات هزینه های مستمر و جاری را بر حسب طبقه بندی بودجه بین بخشهای مختلف تقسیم و رسماً بر رئیس بخش قبل از شروع سال ۱۳۴۷ ابلاغ نمایند .
- ۳- اعتبار استخدامهای جدید هر بخش (در صورتیکه در بودجه پرسنلی پیش بینی شده باشد) در اختیار رئیس بخش قرار خواهد گرفت .
- ۴- هر بخش دارای کمیته ای بنام (شورای بخش) خواهد بود که تحت ریاست رئیس بخش و با شرکت کلیه اعضای آموزشی آن بخش تشکیل میگردد .
- ۵- نحوه تهیه احتیاجات بخش اعم از لوازم آزمایشگاهی و لوازم مصرف شدنی و غیره و اجرای هر نوع مقرراتی از قبیل مناقصه، استعلام و یا ترک مناقصه و بنا به تشخیص رئیس بخش خواهد بود .

۶ - رئیس دانشکده موظف است در آخر ماه که $\frac{1}{12}$ هزینه های کل دانشکده ها بعنوان تنخواه گردان از اداره حسابداری دانشگاه دریافت مینماید به نسبت $\frac{1}{12}$ بودجه تخصصی هر بخش در اختیار رئیس بخش قرار دهد .

۷ - اسناد وفا کتور مربوط بخرید احتیاجات هر بخش در پایان هر ماه وسیله رئیس بخش تأیید و امضاء شده برای رئیس دانشکده ارسال میگردد و رئیس دانشکده توسط حسابداری دانشکده اسناد و مدارك را در دفاتر دانشکده ثبت و بحساب تنخواه گردانهای دریافتی بخش محسوب میدارد و سپس اسناد را بضمیمه صورت خلاصه ای از مخارج بخشهای مختلف بمنظور واریز تنخواه گردان دانشکده بداره حسابداری دانشگاه بفرستند .

۸ - پس از تعیین بودجه هر بخش رئیس دانشکده بدون موافقت رئیس بخش نمیتواند در ارقام آن تغییراتی دهد و یا از آن استفاده نماید .

۹ - برای استخدام کادر آموزشی (در صورتیکه محل حقوقی در بودجه پرسنلی بخش وجود باشد) پس از تصویب شورای بخش از طریق رؤسای بخشها با اطلاع رئیس دانشکده می رسد. رئیس دانشکده پس از انجام تشریفات آموزشی (از نظر تشخیص صلاحیت و رتبه آموزش قرارداد لازم را تهیه و از طریق معاونت آموزشی بامضاء رئیس دانشگاه و در غیبت رئیس دانشگاه بامضاء معاون آموزشی رسانیده ابلاغ مینماید .

۱۰ - برای استخدام کادر غیر آموزشی (در صورتیکه محل حقوقی موجود باشد) و پس از تصویب شورای بخش رئیس بخش پرونده استخدامی را تشکیل نموده بر رئیس دانشکده پیشنهاد مینماید و رئیس دانشکده قرارداد لازم را تهیه و امضاء نموده ابلاغ مینماید .

۱۱ - رئیس هر بخش موظف است: اولاً پرونده کارگزینی کلیه افراد شاغل در بخش را اعم از آموزشی و غیر آموزشی در بخش نگاهداری نماید. ثانیاً در مورد افراد جدیدالاستخدام پرونده کامل در سه نسخه تهیه نماید که يك نسخه از آن در بخش، نسخه دوم در کارگزینی دانشکده و نسخه سوم بداره کارگزینی دانشگاه از طریق رئیس دانشکده ارسال نماید .

۱۲ - احکام - اضافه کار - اضافه حقوق (در صورتیکه در بودجه محل موجود باشد) مرخصیهای مطالعاتی - مرخصیهای استحقاقی - معذوریت و مرخصی استعلاجی پس از طرح در شورای بخش بامضای رئیس دانشکده صادر و ابلاغ میگردد .

۱۳ - در مورد کادر غیر آموزشی بیمارستانها نیز بطریق بالا عمل خواهد شد و احکام صادره بامضاء رئیس بیمارستان ابلاغ میگردد .

۱۴ - دانشکده ها باید بمنظور گردش صحیح کارهای اداری سازمان لازم را بوجود آورند که چرخهای امور دانشکده بطور دقیق و بدون اشتباه و وقت گذرانی و کاغذپرانی بگردش درآید این سازمان عبارت خواهد بود از قسمت حسابداری - قسمت کارگزینی - قسمت آموزش و بر نامه ها - قسمت دفتر و با بگانی و قسمت فنی این پنج قسمت زیر نظر يك نفر از افراد مطلع دانشگاهی که بعنوان رئیس اداره دبیرخانه دانشکده منصوب میشود انجام وظیفه خواهند نمود .

دائرة کارگزینی هر دانشکده باید کم کم آماده شود که پرونده کامل کلیه افراد آموزشی و غیر آموزشی ابواب جمعی دانشکده را بر طبق اصول صحیح و بطور منظم نگاهداری نماید بطوریکه در هر موقع بتواند بامراجعه پرونده هر شخصی کلیه اطلاعات لازم را از لحاظ نحوه استخدام -

طرز کار و رفتار - مأموریت‌های مطالعاتی و اداری - مرخصی‌های استعلاجی و استحقاقی و سایر موارد پرسنلی را بدست آورد و رأساً اظهار نظر نماید .

دائرة حسابداری هر دانشکده باید با راهنمایی اداره حسابداری دانشگاه دارای دفاتری منظم بر اساس سیستم محاسباتی دانشگاه باشد و روزانه عملیات دریافتها و پرداختها را در دفاتر ثبت نماید . همچنین دفاتر و صورت‌های اموال باید در دائرة حسابداری دانشکده ها بطور منظم نگاهداری شود و کلیه صادرات و واردات اعم از منقول و غیر منقول فنی و اداری بطور مستمر ثبت گردد . دائرة فنی هر دانشکده نیز دارای دفاتری برای ثبت اموال خواهد بود و در این مورد با دائرة حسابداری همکاری خواهد نمود .

دائرة فنی هر دانشکده مسئول امور نگاهداری ساختمانها - سرپرستی مستخدمین و مأموران تنظیف امور آتش نشانی ، تعمیرات جزئی و رنگ آمیزی ساختمانها ، صورت برداری و ثبت اموال منقول و غیر منقول و نمره گذاری کلیه اموال و شماره گذاری تمام ساختمانها خواهد بود . دائرة فنی هر دانشکده باید از هر جهت مجهز باشد که در هر موقع لازم شود آمادگی لازم را برای انجام وظائف فوق الذکر داشته باشد ، ضمناً دائرة فنی هر دانشکده باید رونوشتی از اسناد و مالکیت ساختمانها و تأسیسات غیر منقول دانشکده را تهیه و نگهداری نماید .

دائرة آموزشی و برنامه‌ها در هر دانشکده مسئولیت کلیه امور تعلیماتی و درسی دانشجویان را بعهده خواهد داشت و باید برای تهیه پرونده دانشجویان و آمارها و برنامه‌ها از هر جهت آماده باشد .

دائرة دفتر بایگانی مسئول کلیه مکاتبات و ثبت نامه‌ها و نگاهداری مدارک و سوابق بر طبق اصول صحیح بایگانی خواهد بود . زیرا از اول سال ۱۳۴۷ رؤسای دانشکده‌ها مستقیماً برای رفع حوائج آموزشی و اداری مربوط بدانشکده خود با خارج دانشگاه میتوانند مکاتبه کنند لذا ثبت و ضبط و ربط مکاتبات دانشکده‌ها بین خودشان و سایر واحدهای دانشگاه و همچنین با خارج دانشگاه چه داخل کشور و چه خارج از کشور باید دارای نظم و ترتیب صحیح امور دقت‌داری و بایگانی علمی متداول در تمام سازمانهای متمدنی باشد . بقیه دارد

یغما

مجله ماهانه ادبی ، هنری ، تاریخی

مدیر مؤسس و حبيب یغمانی

تأسیس و فروردین ۱۳۲۷

دفتر اداره : خیابان شاه آباد - کوچه ظهیر الاسلام - شماره ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه : سی تومان - تك شماره : سه تومان

خارج از ایران : سه لیره انگلیسی

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۴۷ و ۴۸

تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم ج ۱ و ۲ از چند
خاورشناس ترجمه کریم کشاورز

۴۹

جامعه شناسی طبقات اجتماعی در آمریکا از احمد اشرف

۵۰

وضع و شرایط روح علمی از ژان فوراستیه
ترجمه دکتر علیمحمد کاردان

۵۱

روش تحقیق در علوم اجتماعی چاپ دوم دکتر مهندسی

۵۳

سینما و جوانان از ج. ام. ال - پترز
ترجمه دکتر ابراهیم رشیدپور

۵۴

نظری به جغرافیای جمعیت ترجمه و تألیف دکتر مهدی امامی
دنیای ۲۰۰۰

۵۵

اثر : فرتیس باده ترجمه : شریف لنگرانی

بزودی منتشر میشود

افسان گرسنه چاپ دوم ترجمه منیر جزنی (مهران)

چند مقاله راجع بدورنگری ترجمه دکتر جهاننگلو
مرکز فروش : فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشیها

دوره تاریخ ایران

تألیف = مشیرالدوله پیرنیا

عباس اقبال آشتیانی



مرحوم اقبال

این کتاب شامل دو قسمت قبل از اسلام (یعنی ایران باستان) و بعد از اسلام، تألیف دو نویسنده و مورخ شهر قرن بیستم است، که هر یک به تنهایی خدمات ارزنده ای بتاريخ پر افتخار کشور ایران کرده اند .

قسمت اول این کتاب (قبل از اسلام) تألیف مشیرالدوله پیرنیا، و قسمت دوم (بعد از اسلام تا عصر) پهلوی بقلم توانا و سحرار مرحوم عباس اقبال آشتیانی برشته تحریر درآمده است، کتابفروشی خیام مفتخر است که هر دو این کتاب را در یک مجلد در دسترس پژوهندگان وقایع تاریخی وجویندگان علل حوادث این سرزمین کهن قرار میدهد - در تصحیح کتاب و تنظیم فهرست و نگارش مقدمه آقایان دکتر محمد دبیرسیاقی و دکتر باستانی پاریزی همت بکاربرده و بجامعیت آن افزوده اند .

۱۳۰۰ صفحه - کاغذ اعلا - صحافی لوکس ارزش ۵۰۰ ریال

کتابفروشی خیام - خیابان شاه آباد - تلفون ۳۰۰۶۹



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۴۹۳۱۴
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی
۳۰۴۲۶۹-۳۱۹۴۶

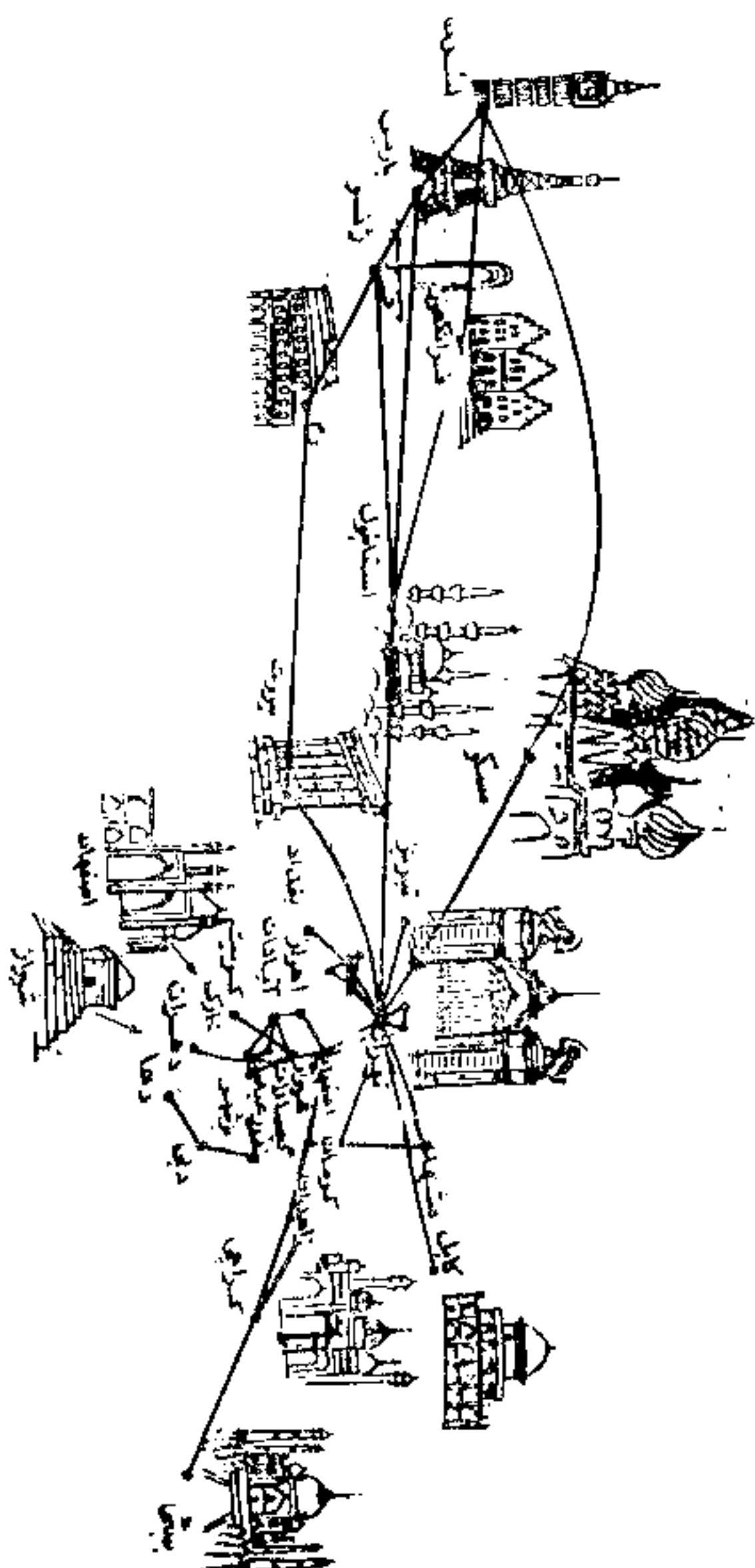
آقای مهران شاهگل دیان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴
مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خیابان فردوسی
« « «	شیراز	سرای زند
« « «	اهواز	فلکه ۲۴ متری
« « «	رشت	خیابان شاه
آقای هانری شمعون	تهران	تلفن ۶۲۳۲۷۷
«	لطف الله کمالی	« ۶۱۳۲۳۲
«	رستم خردی	« ۶۰۲۹۹

باز هم بر پروازهای بین‌المللی هوایمان
 ملی ایران افزوده شد و پرواز در هفته از
 تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۴۷
 از تهران، اصفهان و شیراز مستقیماً به اروپا پرواز کنید



هوایمان ملی ایران به شما



۱۲/۳۰

ساعت پرواز روزانه

هوایمان ملی ایران

به اروپا



کتابخانه طهوری ناشر آثار برگزیده «زبان و فرهنگ ایران»
دو اثر ذیقیمت دیگر را به دوستداران کتاب و دانش مژده می‌دهد

یشت‌ها

تألیف : استاد ابراهیم پورداود

کتاب یشت‌ها از ارجمندترین بخشهای اوستاست ، دانشنامه‌ای
بزرگ و پرسود از دانستیهای مربوط به آئین و فرهنگ ایران کهن
است ، پی‌تردیده یکی از گرامی‌ترین آثار ادب و تمدن ایران زمین
است . و کتابی است که نخستین بار آئین و فرهنگ ایران کهن را
به دانش پژوهان ایران می‌شناساند - چاپ دوم بامتن اوستائی در ۱۳۵۰
صفحه با چاپ خوب و جلد عالی در دو مجلد بها ۱۰۰۰ ریال

حافظ

از دکتر محمود هومن

شامل دو کتاب «حافظ چه میگوید؟» و «حافظ». در این
دو کتاب ، استاد هومن شخصیت ، شیوه اندیشیدن و سبک شعر حافظ
را به روشی بس دقیق تحلیل می‌کند و روش علمی «تصحیح» دیوان
اورا به دست می‌دهد. در ۴۵۰ صفحه با چاپ خوب و جلد زیبا ۲۵۰ ریال.



کتابخانه طهوری

ناشر زبان و فرهنگ ایران

تهران: شاه‌رضا - مقابل دانشگاه - تلفن ۴۶۳۳۰



به هر کجا می‌خواهید سفر کنید
اما
یخدان و ترموس کلمن را فراموش نکنید
یخدان و ترموس کلمن
بهترین رفیق سفر

مشخصات

ترموس و یخدان های قلبی

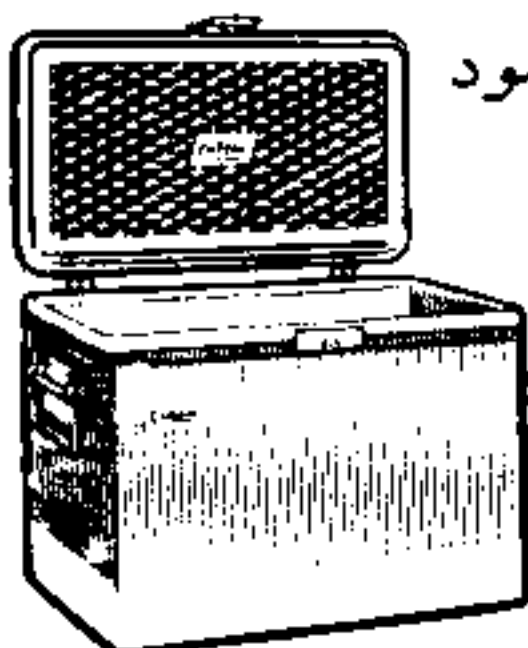
- ★ جدار یخدان و ترموس های قلبی دارای يك لایه عایق کاذب است که نمیتواند از ورود و خروج حرارت جلوگیری کند
- ★ پلاستیک داخلی یخدان و ترموس های قلبی بو میگیرد و اغذیه و آب داخل آن را بد بو میکند و پس از مدتی کوتاه پوسته پوسته میشود .
- ★ یخدان و ترموس های قلبی خیلی زود میشوند شیر آن چکه میکند و روکش خارجی آنها بی دوام است زود ترک میخورد .
- ★ ترموس های شیشه ای باد می‌شکند و تولید خطر مینماید .

مشخصات

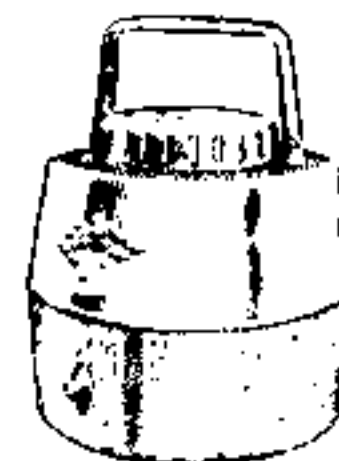
ترموس و یخدان کلمن آمریکا و کانادا

- ★ جدار فلزی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا دارای يك طبقه عایق مخصوص است که از ورود و خروج حرارت بطور کامل جلوگیری میکند .
- ★ پلاستیک داخلی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا از جنس مخصوص و منحصر بفردی است که بو نمیگیرد و رنگ نمیزند ترک نمیخورد و تمام زوایای آن قابل تمیز کردن است .
- ★ یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا نمی‌شکند شیر آن چکه نمیکنند بسیار ظریف و زیبا است دسته های آن آب گرم داده شده است روکش خارجی فلزی آن ضخیم و پلاستیک آن از جنس ترمولاک است .
- ★ نسکن است .

توجه فرمائید فقط کلمن ساخت آمریکا و کانادا بشما عرضه شود



Coleman



ایرانول البرز
H.O.D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپر شارژ



ایرانول الوند

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی